

ردای انبیا

داستان های کوتاه با موضوع
سبک زندگی اهل بیت علیهم السلام

دفتر دوم
ارتباط با خانواده

نویسنده:
حمید وحیدی



سرشناسه: وحیدی، حمید
 عنوان و نام‌پدیدآورنده: رواق آیینه‌ها : داستان های کوتاه با موضوع سبک زندگی اهل
 بیت علیهم السلام / تألیف حمید وحیدی.
 مشخصات نشر: قم : مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام ، ۱۳۹۳
 مشخصات ظاهری: ج۴.
 شابک دوره ای: ۹۷۸-۹۶۴-۰۲۹-۸۲۰-۱
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۲۹-۸۲۲-۰
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت : فهرست‌نویسی بر اساس دفتر اول.
 مندرجات: ج. ۱. ارتباط با خالق -- ج. ۲. ارتباط با خانواده -- ج. ۳. ارتباط با مردم --
 ج. ۴. ارتباط با حیوانات و محیط زیست .
 موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها
 موضوع: داستان‌های مذهبی -- قرن ۱۴
 موضوع: راه و رسم زندگی (اسلام)
 موضوع: اخلاق اسلامی
 شناسه افزوده: همایش علمی - پژوهشی سبک زندگی اهل بیت علیهم السلام (۱۳۹۳: قم)
 شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، معاونت امور فرهنگی
 شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ج. ۲ ر ۹۳ / PIR ۴۲۴۹
 رده بندی دیویی: ۸۴۳ / ۶۸۰۸۳۱



رواق آیینه ها

داستان های کوتاه با موضوع سبک زندگی اهل بیت (علیهم السلام)

تألیف : حمید وحیدی

ویراستار: فاطمه حجتی

بازبین نهایی: منیره ماشا اللهی

طراح گرافیک: امیراسد الله بنکدار

ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

زبان: فارسی

نوبت چاپ: اول

چاپخانه: خاتم الانبیاء (علیهم السلام)

سال نشر: ۱۳۹۳ هـ. ش. / ۱۴۳۶ هـ. ق / ۲۰۱۵ م

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۲۹-۸۲۲-۰

حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است.

آدرس: قم، بلوار جمهوری، نبش کوی ۶، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۳۱۳۲۱

تهران، بلوار کشاورز، مقابل پارک لاله، شماره ۲۲۸، تلفن: ۰۲۱-۸۹۷۰۱۷۱

www.ahl-ul-bayt.org

www.abwacd.com.ir

info@ahl-ul-bayt.org

www.abna.ir

ردایان امیرکبیر

داستان های کوتاه با موضوع
سبک زندگی اهل بیت علیهم السلام

دفتر دوم
ارتباط با خانواده

حمید وحیدی

مقدمه

آینه‌های کوچک رواق‌های آینه کاری شده هیچکدام به تنهایی نمی‌توانند تمام نور چلچراغ بزرگ رواق را در خود جای دهند اما همین تکه آینه‌های کوچک وقتی دست در دست یکدیگر می‌دهند تلالویی رؤیایی از منبع نور به نمایش می‌گذارند که چشم هربیننده‌ای را محو تماشا می‌سازد.

مجموعه حاضر به حکم همان رواق آینه است که تکه‌های کوچکی از انعکاس نور سیره اهل بیت علیهم‌السلام را کنار هم گردآورده تا بخشی از جلوه‌های نورانیت آنان را در قالب آینه‌های کوچک کنار هم به تصویر بکشد.

سبک زندگی را نظام‌واره بدانیم یا مجموعه‌ای از قوانین کاربردی، نتیجه ارزش‌ها و باورها بدانیم یا پدیدآورنده آن‌ها، نگاهی فردی و روان‌شناسانه به آن داشته باشیم یا جمعی و جامعه‌شناسانه، در این حقیقت تفاوتی ایجاد نمی‌کند که بهترین و بهترین و بازهم بهترین مرجع برای تهیه و ارائه الگوی سبک زندگی اسلامی، زندگی معصومین علیهم‌السلام است که بر پایه دستورات الهی استوار شده است و این اثر ناچیز بنا دارد قطعاتی کوچک اما گویا از سیره آن پاکان را به تصویر بکشد. دفتر دوم این مجموعه به ارائه تصویری از چگونگی ارتباط مطلوب با خانواده در گفتار و سیره اهل بیت علیهم‌السلام می‌پردازد و در سه فصل؛ ارتباط با پدر و مادر، انتخاب همسر و همسررداری و تربیت فرزندان، سامان یافته است.

نوش جان چشمانتان، نور زیبای چلچراغ هدایت الهی که در گفتار و رفتار معصومین علیهم‌السلام جلوه‌گر شده است.

در پایان از مسئولان محترم معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام به ویژه حجت الاسلام والمسلمین آقای دکتر لک زایی و جناب آقای دکتر معینی پور، مسئول محترم دبیرخانه همایش علمی پژوهشی سبک زندگی اهل بیت علیهم‌السلام که زمینه تولید این اثر را فراهم کردند تشکر می‌کنم.

فصل اول
پدر و مادر

بهشت و جهنم تو

«آن دو، بهشت و جهنم تو هستند».^۱
از پیامبر پرسیده بود: «حق پدر و مادرم بر من چیست؟»
و این کوتاه‌ترین و گویاترین پاسخ بود از برترین مخلوق
عالم، در جواب این سؤال و او از امروز به بعد، به پدر و
مادرش به چشم سعادت دنیا و آخرتش نگاه می‌کرد.

۱ . رسول الله صلی الله علیه و آله «أَمَّا سُئِلَ عَنْ حَقِّ الْوَالِدَيْنِ عَلَى وَدَيْهِمَا: هُمَا جَنَّتُكَ
و نَارُكَ... (میزان الحکمه، ج، ۱۳، ص ۴۴۷)



باب توبه

با شرم به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نگاهی افکند و گفت: «از هیچ معصیتی فروگذار نکرده‌ام و در خروار تباهی‌های نامه اعمالم، از هر گناهی مشتی گردآورده‌ام...». نگاهش را فرود آورد و بغضش را فرو داد و پرسید: «راه توبه‌ای فرا رویم هست؟» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسیدند: «از والدینت کسی زنده است؟» سرش را بالا آورد و امیدوارانه گفت: «پدرم». حضرت فرمودند: «برو و به او نیکی کن که شاید همین، باب مغفرت الهی برای تو باشد». خشنود برخاست و رفت، ولی پیامبر همچنان نگاهشان پشت سر او مانده بود. آرام و با حسرت فرمودند: «چه خوب‌تر می‌شد اگر به جای «پدرم»، پاسخ می‌داد: «مادرم»^۱.

۱. عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَقْبَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ فَقَالَ مَا بَقِيَ مِنَ الشُّرْطِيِّ إِلَّا عَمَلُهُ فَهَلْ مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَلْ بَقِيَ مِنَ وَالِدَيْكَ أَحَدٌ قَالَ [أَبِي] قَالَ فَبِرَّةٌ فَلَعَلَّهُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ قَوْلُ الرَّجُلِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ كَانَتْ أُمُّهُ. (الدعوات، للراوندي، ص ۱۲۶)



عبای احترام

همه با تعجب به یکدیگر می‌نگریستند تا اینکه بالاخره یکی جلو رفت و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «چگونه است که برادر رضاعی‌تان را با اینکه مرد است، مانند همشیره‌تان احترام نکردید؟! همه ما دیدیم که چگونه عبایتان را که ما برای تبرک بر صورت می‌کشیم، زیر پای خواهرتان گستردید و او را عزیز داشتید».

آقا آرام و ملیح فرمودند: «خواهر رضاعی من، بیش از برادرم به پدرش نیکی می‌کند».^۱

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْتَهُ أَخْتَهُ مِنْ الرِّضَاعَةِ فَلَمَّا أَنْ نَظَرَ إِلَيْهَا سُرَّ بِهَا وَبَسَطَ رِجْلَهُ لَهَا فَأَجْلَسَهَا عَلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ يُحَدِّثُهَا وَتَضَحُّكَ فِي وَجْهِهَا ثُمَّ قَامَتْ فَذَهَبَتْ ثُمَّ جَاءَتْ أُخُوَهَا فَلَمْ يَضَعْ بِهِ مَا صَنَعَ بِهَا فَقَبِلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَنَعْتَ بِأَخْتِهِ مَا لَمْ تَضَعْ بِهِ وَهُوَ رَجُلٌ فَقَالَ لِأَنَّهَا كَانَتْ أَبْرَ بِأَبِيهَا مِنْهُ». (بحار الأنوار ط - بيروت) ، ج ۱۶ ، ص ۲۸۱



حتی اگر اهل ولایت نیستند

نگران بود و نمی دانست با پدر و مادری که ولایت اهل بیت علیهم السلام را ندارند، چگونه باید رفتار کند. دل به دریا زد و از دریای علم، حضرت صادق علیه السلام جواب سؤالش را خواست. حضرت فرمودند: «همان گونه که به موالیان ما نیکی می کنی، به آنان نیز نیکی کن!»^۱

حال دیگر اصحاب می دانستند پدر و مادر، همیشه حکم ویژه ای دارند و نیکی به آنان همیشه مورد سفارش اهل بیت علیهم السلام است؛ هر چند فاسق یا حتی مشرک باشند.^۲

۱. عَنْ جَابِرٍ قَالَ: «سَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ- لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِي أَبَوَيْنِ مُخَالِفَيْنِ فَقَالَ بَرَّهُمَا كَمَا تَبَرُّ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا». (الكافي، ج ۲، ص ۱۶۲)

۲. عن الرضا عليه السلام: «... وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ وَإِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ». (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۲۴).



تا آخر عمر

خیلی از دستش ناراحت شده بودند و تا وقتی آن شخص زنده بود، دیگر با او سخن نگفتند. این تنبیه سخت امام سجّاد علیه السلام برای آن شخص، به این علت بود که هنگام راه رفتن، وزن خود را روی دست پدرش انداخته بود...^۱ آقا، بی احترامی به پدر و مادر را به هیچ عنوان بر نمی تافتند.

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ أَبِي نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ وَ مَعَهُ ابْنُهُ يَمْشِي وَ الْإِبْنُ مُتَكَبِّرٌ عَلَى ذِرَاعِ الْأَبِ قَالَ فَمَا كَلِمَةُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْتًا لَهُ حَتَّى قَارَى الدُّنْيَا». (الكافي، ج ۲، ص ۳۴۹)



منشور حقوق

رفت تا برای مولایش قدری آب بیاورد، اما وقتی بازگشت، دید حضرت مشغول دعا هستند. گوشه اتاق ایستاد و محو مناجات حضرت زین العابدین علیه السلام شد. مولا برای پدر و مادرشان دعا می‌کردند و این فقط یک دعا نبود، بلکه منشوری بود از حقوق بزرگ و ادا ناشدنی پدر و مادر. باورش نمی‌شد آقا این قدر، مقام پدر و مادر را بالا بدانند و این‌گونه دعا کنند: «خدایا! مرا چنان گردان که از پدر و مادرم مانند حساب بردن از سلطانی جبار، حساب ببرم و با آنان مثل یک مادر مهربان، خوشرفتار باشم و فرمانبرداری و نیکو کاریم به آنان را برای دیدگانم، لذت بخش‌تر از لذت خوابی قرار ده که شخص بسیار خسته آن را می‌چشد و خدمت به آنان را برای سینه ام گواراتر گردان از نوشیدن آبی که تشنه کام می‌نوشد، تا خواسته آنان را بر خواسته خود برگزینم»^۱.

حضرت دعا می‌کردند و او زیر لب می‌گفت: «سبحان الله!»

۱. كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبَوَيْهِ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعَسُوفِ، وَ ابْرُهُمَا بِرَ الْأُمِّ الرَّؤُوفِ، وَ اجْعَلْ طَاعَتِي لِوَالِدَيْيَ وَ بِرِّي بِهِمَا أَقْرَبَ لِعَيْتِي مِنْ رَقْدَةِ الْوَسْطَانِ، وَ أَتْلَجَ لِيْصْدَرِي مِنْ شِرْبَةِ الظَّمَانِ، حَتَّى أُؤْتَرَ عَلَى هَوَايَ هَوَاهُمَا». (الصحيفة السجادية،



سه کار

«سه کار است که در حق انسان نیک و بد باید انجام دهید و اجازه مخالفت ندارید.»

همه کنجاو شدند تا بدانند منظور امام باقرالعلوم علیه السلام چیست؟

شخصی پرسید: «آقا جان! آنچه ما تاکنون فکر می‌کردیم، این بود که انسان خوب و بد، در هیچ چیز با یکدیگر برابر نیستند، امّا اکنون شما می‌فرمایید در سه کار، با شخص مؤمن و فاسق باید یکسان برخورد کنیم. آن سه کار چیست؟»

حضرت جواب حکیمانه‌شان را این‌گونه بیان کردند: «سه کار است که خداوند عزّ و جلّ درباره هیچ یک از آنها اجازه مخالفت نداده است: برگرداندن امانت به صاحبش؛ خواه صاحب امانت، شخصی خوب باشد یا بد؛ وفای به عهد با انسان نیک و بد و نیکی به پدر و مادر؛ نیک باشند یا بد.»^۱

۱. الإمام الباقر عليه السلام: «ثَلَاثٌ تَمْ جَعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَعْدِي فِيهِنَّ رُحْمَةً: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ.» (الكافي، ج ۲، ص ۱۶۲)



واما حق مادرت

از دوستش پرسید: «آیا تاکنون شده است مطلبی را بدانی، اما وقتی می‌شنوی، برایت تازگی داشته باشد؟» پاسخ شنید: «چرا این حرف را می‌زنی؟» گفت: «با آنکه تمام آنچه را علی بن الحسین علیه السلام درباره حق مادر بر فرزند فرمودند، از قبل می‌دانستم، اما گویا تاکنون به آن توجه نکرده بودم. حضرت آنقدر زیبا زحمات مادر را به تصویر کشیدند که هرگز از ذهنم نخواهد رفت.»

دوستش گفت: «خب مرا بی‌بهره مگذار و بگو آقا چه فرمودند؟»

پاسخ داد امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «واما حق مادرت بر تو، این است که بدانی او تو را در جایی حمل کرده است که هیچ کس، دیگری را حمل نمی‌کند و از میوه دلش، به تو داده، که احدی به دیگری نمی‌دهد و تو را با تمام اعضایش حفظ کرده و اهمیتی نمیداده که خود، گرسنه باشد، وقتی تو را سیر کرده و خود تشنه بماند، وقتی تو را سیراب کرده و خود برهنه باشد، اما تو را بپوشاند و خود در زیر آفتاب باشد، اما تو را سایه افکند و به خاطر تو خواب را بر خود حرام کند و از گرما و سرما نگاهت دارد، تا تو را داشته باشد و از دستت ندهد.»

می‌گفت جمله آخر حضرت را هرگز فراموش نخواهم کرد: «بنابراین، تو جز با کمک و توفیق الهی، از پس قدردانی از مادرت بر نمی‌آیی.»^۱

۱. عن زین العابدین علیه السلام: «أما حقّی أمّک فإنّ تعلّم أنّها حملتک حیث لا یحتمل أحدٌ أحدا، و أعطتک من حمّرة قلبها ما لا یُعطي أحدٌ أحدا، و وقّنتک بجمیع جوارحها، و لم تُبال أن تجوع و تُطعمک، و تعطش و تسقیک، و تعری و تکتویک، و تضحی و تظلمک، و تهجر النّوم لأجلک، و وقّنتک الحرّ و البرد، لتکون لها، فإنّک لا تُطیقُ شکرها إلاّ بعون الله و توفیقهِ». (کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۱)

خوشحال و خجالت زده

پس از نماز صبح، به سمت خانه مولایش حرکت کرد. در خانه حضرت را باز کرد و با خوشحالی وارد شد، اما معلوم بود که امام صادق علیه السلام از چیزی ناراحت هستند؟

حضرت، بدون مقدمه به او رو کردند و فرمودند: «ای ابا مهزم! چرا دیشب به مادرت درشت گویی کردی؟! مگر نمی دانی که رَحِم او منزلی بود که در آن آرام گرفته بودی و دامنش گهواره‌ای بود که در آن می‌آسودی و سینه‌اش ظرفی بود که از آن می نوشیدی؟!» پاسخ داد: «چرا». حضرت فرمودند: «پس با او درشتی مکن!»^۱

هم خجالت زده بود و هم خوشحال؛ خجالت زده بود از اینکه دیشب با مادر پیرش با درشتی سخن گفته بود و امروز تاریکی آن کار در قلبش اثر گذاشته بود و مولایش را ناخشنود کرده بود و خوشحال از اینکه امام مهربانش مانند معلمی دلسوز، مراقبش هستند.

وقتی دست مادرش را برای عذرخواهی می‌بوسید، لب‌های مادرش حرکت می‌کرد. صدای ضعیف مادرش را شنید که می‌گفت: «خدا را بر این مکتب و آیین هزاران مرتبه شکر».

۱. عن إبراهيم بن مهزم: «خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةَ مُمَسِيَا فَاتَيْتُ مَنْزِلِي بِالْمَدِينَةِ وَكَانَتْ أُمِّي مَعِي، فَوَقَعَ بَيْنِي وَبَيْنَهَا كَلَامٌ فَأَغْلَطْتُ لَهَا. فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْعَدِ صَلَّيْتُ الْعَدَاةَ وَآتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي مُبْتَدِنًا: يَا أَبَا مَهْزَمَ، مَا لَكَ وَلِلْوَالِدَةِ أَغْلَطْتَ فِي كَلَامِهَا الْبَارِعَةَ؟! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَطْطَهَا مَنْزِلٌ قَدْ سَكَنَتْهُ، وَ أَنَّ حَجْرَهَا مَهْدٌ قَدْ عَمَّرَتْهُ، وَ نَدْيُهَا وَعَاءٌ قَدْ شَرِبَتْهُ؟! قَالَ: قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَلَا تَغْلُظْ لَهَا.»



به علت یک نگاه

پرسید: «فقط به علت یک نگاه غضب آلود؟» جواب آمد: «بله فقط به علت یک نگاه از روی خشم». دوباره سؤال کرد: «حتی اگر ظلم کرده باشند؟» پاسخ شنید: «حتی اگر ظلم کرده باشند». متعجب ادامه داد: «هیچکدام از نمازهایش پذیرفته نیست؟» و جواب شنید: «هیچ کدام». امام صادق علیه السلام برای اینکه بزرگی این گناه را به وضوح برایش بیان کنند، دوباره و این بار شمرده تر فرمودند: «هرکس به پدر و مادر خود که به او ظلم کرده اند، غضب آلود نگاه کند، خداوند هیچ نمازی را از او نپذیرد»^۱.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ نَظَرَ إِلَىٰ أَبِيئِهِ نَظْرَ مَا قَبِيَةٍ وَ هُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ صَلَاةً». (الكافي، ج ۲، ص ۳۴۹)

سفارش خدا

همیشه در این اندیشه بود که حق پدر و مادر چقدر بزرگ است که خداوند متعال در کنار حق خود، از مقام آنها هم یاد می‌کند.

امروز هم در همین فکر بود که امام باقر علیه‌السلام خطاب به حاضران فرمودند: موسی بن عمران عرض کرد: «پروردگار من! مرا سفارشی فرما!» فرمود: «تو را درباره خودم سفارش می‌کنم». عرض کرد: «پروردگارا! مرا سفارشی فرما!» فرمود: «تو را درباره خودم سفارش می‌کنم». عرض کرد: «پروردگارا! مرا سفارشی فرما!» فرمود: «تو را درباره مادرت سفارش می‌کنم». عرض کرد: «پروردگارا! مرا سفارشی فرما!» فرمود: «تو را درباره مادرت سفارش می‌کنم». عرض کرد: «پروردگارا! مرا سفارشی فرما!» فرمود: «تو را درباره پدرت سفارش می‌کنم».^۱

دیگر مثل روز برایش روشن بود که خداوند در مورد حق پدر و مادر، با کسی تعارف ندارد.

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ يَا رَبِّ أَوْصِنِي قَالَ أَوْصِيكَ بِی فَقَالَ يَا رَبِّ أَوْصِنِي قَالَ أَوْصِيكَ بِی ثَلَاثًا قَالَ يَا رَبِّ أَوْصِنِي قَالَ أَوْصِيكَ بِأُمِّكَ قَالَ يَا رَبِّ أَوْصِنِي قَالَ أَوْصِيكَ بِأَبِيكَ قَالَ فَكَانَ يُقَالُ لِجَلِّ ذَلِكُ إِنَّ لِيْلَمْ ثَلَاثِي الْبِرِّ وَ لِيْلَمْ الثَّلَاثُ». (الأمالي، للصدوق، ص ۵۱۱)

پس از رفتن

«آقا جان! ممکن است کسی هنگام حیات پدر و مادرش، نیکوکار محسوب شود و پس از وفات آنان، نسبت به آنان نافرمان به شمار آید؟» تأیید حضرت، به او برای سؤال بعد هم جرئت داد: «آقا برعکسش چطور؟ ممکن است کسی هنگام زنده بودن پدر و مادر، نافرمان به شمار آید، ولی پس از مرگ آنها نامش را در زمره نیکوکاران به پدر و مادر ثبت کنند؟»

امام باقر علیه السلام فرمودند: «اگر بنده در زمان حیات پدر و مادر خود، نسبت به آنان نیکوکار باشد، اما وقتی می‌میرند، نه بدهی آنان را بپردازد و نه برایشان طلب آمرزش کند، در این صورت خداوند او را نافرمان قلمداد می‌کند. گاه نیز بنده در زمان حیات پدر و مادر خود، ناخلف و نافرمان است و به آنان نیکی نمی‌کند، اما وقتی می‌میرند، بدهی‌های آنها را می‌پردازد و برای ایشان آمرزش می‌طلبد. بنابراین، خداوند عز و جل او را نیکوکار می‌نویسد.»^۱

۱. «عن أبي جعفر عليه السلام قال: «إن العبد ليكون باراً بوالديه في حياتهما ثم يموتان فلا يرضي عنهما ديوتهما ولا يستغفر لهما فيكتبه الله عاقاً وإنه ليكون عاقاً لهما في حياتهما غير بارٍ بهما فإذا ماتا قضى ديوتهما واستغفر لهما فيكتبه الله عز وجل باراً.» (الكاظمي، ج ۲، ص ۱۶۳)

لقمه احترام

کسی نبود و می‌توانست راحت سؤال خود را از امام سجّاد علیه‌السلام بپرسد. اجازه خواست و گفت: «مولا! چرا شما هیچ‌گاه با مادرتان در یک ظرف غذا نمی‌خورید؟ مگر این کار عیبی دارد؟» آقا فرمودند: «خوش ندارم دستم سراغ لقمه‌ای برود که چشم مادرم به آن پیشی گرفته است و همین امر باعث عاق شدنم شود»^۱.

در سکوت خود به این می‌اندیشید که چقدر این حق، عظیم است و چقدر برخی مواظب این حق هستند و چقدر برخی دیگر غافلند.

۱. قیلَ لعلی بن الحسین علیه السلام: «إِنَّكَ أَبْرُ النَّاسِ وَلَا تَأْكُلُ مَعَ أُمِّكَ فِي قِصْعَةٍ وَهِيَ تُرِيدُ ذَلِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكْرَهُ أَنْ تَسْبِقَ يَدِي إِلَى مَا سَبَقَتْ إِلَيْهِ عَيْنُهَا فَأَكُونُ عَاقِبًا لَهَا». (بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۹۳)



خدا شمارا پیامرزد

می‌دانست تفسیر قرآن را باید از اهل بیت علیهم السلام جویا شود و می‌دانست کشتی سخت‌ترین پرسش‌هایش، همیشه در دریای علم خاندان پیامبر صلوات الله علیهم، به ساحل بهترین جواب می‌رسد. از این رو، آماده شد و با اطمینان از اینکه بهترین جواب روزیش خواهد شد، به خانه امام صادق علیه السلام رفت و این بار از تفسیر آیه کریمهای پرسید که در مورد برخورد با پدر و مادر می‌فرماید: «و با آن دو به شایستگی سخن بگو».^۱

پاسخ امام صادق علیه السلام، کوتاه و روشن و البته بازم بهترین جواب بود. فرمودند: «اگر تو را کتک هم زدند، بگو: خدا شما را پیامرزد!»^۲

۱. «و قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا». (الاسراء: ۲۴)

۲. عن الصادق عليه السلام في قَوْلِهِ تَعَالَى: «و قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»: «إِنْ ضَرَبَكَ فَقُلْ لَهُمَا: «عَفَرَ اللَّهُ لَكُمَا». (میزان الحکمة ج ۱۳، ص ۴۵۶)



هرکار که می‌خواهی

کنارش نشست و پیش از اینکه برای نماز بعدی برخیزد، دستش را گرفت و گفت: «لحظه‌ای به حرف من گوش بده! باید همین الان به خانه‌ات بروی و مادرت را از خود راضی کنی! باور کن بدون رضایت او هیچکدام از نمازها و عبادت‌هایت در این مسجد نبوی قبول نخواهد شد!» بدون اینکه از حالت تشهّد خارج شود، با گوشه چشمانش نگاه عاقل‌اندر سفیهی به او انداخت و با لبخندی تلخ به دوستش گفت: «پیغمبر شده‌ای که از عرش سخن می‌گویی و از قبول بودن و نبودن اعمال بندگان خدا خبر داری؟»

سرس را پایین انداخت و آرام گفت: «پیغمبر نشده‌ام، اما توفیق داشته‌ام از پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله این حدیث را بشنوم:

«به فرزند نافرمان گفته می‌شود: هر کار و عبادتی که می‌خواهی بکن که من تو را نمی‌آمزم و به فرزند نیکی کننده به پدر و مادر گفته می‌شود: هرکاری می‌خواهی بکن که من تو را می‌آمزم.»^۱

۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يُقَالُ لِمَنْ لَعَنَ أَكْمَلَ مَا سِئْتُ قِبَلِي لَا أُغْفِرُ لَكَ وَ يُقَالُ لِلْبَارِ أَكْمَلَ مَا سِئْتُ قِبَلِي سَأُغْفِرُ لَكَ». (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۰)



برایش لقمه بگیر

داشت برای امام صادق علیه السلام از گرفتاریش می‌گفت: «پدری دارم که پیر و فرتوت شده است و برای هرکاری باید او را بردوش بگیریم و از این سو به آن سو ببریم». حضرت که می‌دانستند چه می‌خواهد بگوید، مهربانانه فرمودند: «اگر توانستی خودت به تنهایی کارهای او را برعهده بگیری، این کار را بکن و حتی برایش لقمه بگیر و دردهانش بگذار که این کار در آینده، برای تو سپری خواهد بود که تو را از بلا، و عذاب حفظ خواهد کرد».^۱ هم جوابش را که گرفته بود، هم غم و غصه‌اش رنگ باخته و قلبش آرام شده بود. با حضرت خداحافظی کرد و برخاست، باید زودتر برمی‌گشت تا غذای پدر را بدهد.

۱ . قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ أَبِي قَدِ كَبُرَ جِدًّا وَ ضَعُفَ فَتَخُنْتُ نَحْمِلُهُ إِذَا أَرَادَ الْحَاجَةَ فَقَالَ إِنِ اسْتَطَعْتُ أَنْ تَلِيَ ذَلِكَ مِنْهُ فَافْعَلْ وَ لَقْمُهُ يَبْدِكَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ لَكَ غَدًا». (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۲)

يك سال جهاد

سرحال و قبراق آمد خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و عرض کرد: «ای رسول خدا! جوانی هستم که به جهاد در راه خدا رغبت دارم و علاقه و مهارت خوبی هم در این کار دارم».

آقا فرمودند: «به جهاد برو که اگر در جنگ کشته شوی، زنده خواهی بود و نزد پروردگارت روزی خواهی خورد و اگر در راه جنگ به مرگ طبیعی بمیری، اجر تو با خود خداوند خواهد بود و اگر هم زنده و سالم برگردی، مانند روزی که از مادر متولد شده‌ای، از گناهانت پاک می‌شوی».

جوان که گل از گلش شکفته بود و خوشحالی در چشمانش موج می‌زد، خواست بلند شود و برود که ناگهان گویا یاد چیزی افتاده باشد، لحظه‌ای درنگ کرد و بعد گفت: «فقط... فقط پدر و مادر پیری دارم که به من انس دارند و از رفتن من اندوهگین می‌شوند».

حضرت رسول صلی الله علیه و آله شانه‌های جوان را در دستان مهربانشان گرفتند و با لبخند همیشگی به او فرمودند: «نزد آن دو بمان! سوگند به اوایی که جانم در دست اوست، یک شبانه روز انس تو با آنها، از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است»^۱.

در راه برگشت به این فکر می‌کرد که اگر حضرت از ابتدا، آنقدر در مورد فضیلت جهاد سخن نمی‌گفتند، شاید فضیلت خدمت به پدر و مادر را به آن روشنی درک نمی‌کرد.

۱. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَاغِبٌ فِي الْجِهَادِ نَشِيطٌ قَالَ فَجَاهِدْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّكَ إِنْ تُقْتَلَ مُنْتَحِيًا عِنْدَ اللَّهِ كُرْرًا وَ إِنْ مِتَّ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُكَ عَلَى اللَّهِ وَ إِنْ رَجَعْتَ خَرَجْتَ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا وُلِدْتَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لِي وَالِدَيْنِ كَبِيرَيْنِ يَزُغَمَانِ أَنَّهُمَا يَأْتَسَانِي بِي وَ يَكْرَهُانِ حُرُوجِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَعَ وَالِدَيْكَ فَوَ الَّذِي تَفْسِي بِيَدِهِ لَأَنْسُهُمَا بِكَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً حَتَّى مِنْ جِهَادٍ سَنَةٍ». (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۱)

برکت یک توصیه

پیرزن نابینا از پسرش که مشغول شستشوی پاهای مادر بود، پرسید: «راستش را بگو! چه شده که تو تا وقتی مانند ما نصرانی بودی، اینگونه به من خدمت نمی‌کردی، ولی اکنون که مسلمان شده‌ای، این‌طور با محبت به من رسیدگی می‌کنی؟» پسر جواب داد: «فرزند پیامبرمان این دستور را داده است»، مادر اصرار داشت که این توصیه یک پیامبر است و فرزند جواب داد: «بعد از پیامبر ما پیامبری نیامده و این فرموده فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است».

مادر گفت: «پسر! دین تو بهترین ادیان است. آن را بر من عرضه کن!»

پسر دینش را بر مادر عرضه کرد و مادر مسلمان شد. آن روز نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند و نیمه‌های شب، حال مادر رو به وخامت گذاشت. او باز هم از فرزندش خواست، اسلام را یک بار دیگر بر او عرضه کند و بعد ...

فردا صبح مسلمانان جنازه او را غسل دادند و پسر بر مادر نماز خواند و او را دفن کرد.^۱

و این هدایت، به برکت توصیه آقا بود به محبت و خدمت به پدر و مادری که هم کیش فرزندشان نبودند.

۱. «عَنْ زَكْرِيَّا بْنِ اِبْرَاهِيمَ قَالَ: كُنْتُ نَصْرَانِيًّا فَاسْلَمْتُ وَ حَجَجْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لِي كُنْتُ عَلَى النُّصْرَانِيَّةِ وَ اَبِي اسْلَمْتُ فَقَالَ... سَلْ عَمَّا شِئْتَ يَا بَنِي فَقُلْتُ اِنَّ اَبِي وَ اُمِّي عَلَى النُّصْرَانِيَّةِ وَ اَهْلُ بَيْتِي وَ اُمِّي مَكْفُوفَةٌ الْبَصْرِ فَاَكُونُ مَعَهُمْ وَ اَكُلُ فِي اَبْتَيْهِمْ فَقَالَ يَا اَكْلُونَ لَحْمَ الْخَيْزُرِ فَقُلْتُ لَا وَ لَا تَشْوَنَهُ فَقَالَ لَا يَا سَ فَانظُرْ اَمَّكَ فَبَرَّهَا فَاِذَا مَاتَتْ فَلَا تَكَلِّهَا اِلَّ عَزْرِكَ كُنْ اَنْتَ الَّذِي تَقُومُ بِسَانِهَا... فَلَمَّا قَدِمْتُ الْكُوفَةَ اَلْطَفْتُ لِأُمِّي وَ كُنْتُ اَطْعَمُهَا وَ اَلْبِي تُوْبُّهَا وَ رَأْسَهَا وَ اَخَذْتُهَا فَقَالَ لِي يَا بَنِي مَا كُنْتَ تَضَعُ فِي هَذَا وَ اَنْتَ عَلَى دِينِي فَمَا الَّذِي اَرَى مِنْكَ مُنْذُ هَاجَرْتَ فَدَخَلْتُ فِي الْخَبِيْثَةِ فَقُلْتُ رَجُلٌ مِنْ وِلْدِ بَيْتِنَا اَمَرَنِي بِهَذَا فَقَالَ هَذَا الرَّجُلُ هُوَ نَبِيٌّ فَقُلْتُ لَا وَ لِكَيْفِهِ اِنَّ نَبِيًّا فَقَالَتَ يَا بَنِي اِنَّ هَذَا نَبِيٌّ اِنَّ هَذِهِ وَصَايَا الْاَنْبِيَاءِ فَقُلْتُ يَا اُمَّهُ اِنَّهُ لَيْسَ يَكُونُ بَعْدَ نَبِيِّنَا وَ لِكَيْفِهِ اِنَّهُ فَقَالَتَ يَا بَنِي دِيْنَكَ خَيْرٌ دِيْنِ اَرْضِهِ عَلَيَّ فَعَرَضْتُهُ عَلَيْهَا فَدَخَلْتُ فِي الْاِسْلَامِ وَ عَلَّمْتُهَا قَسْلَتِ الظُّهْرَ وَ الْعَضْرَ وَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْاٰخِرَةَ ثُمَّ عَرَضَ لَهَا عَارِضٌ فِي اللَّيْلِ فَقَالَتَ يَا بَنِي اَعِذْ عَلَيَّ مَا عَلَّمْتَنِي فَاَعِذْتُهُ عَلَيْهَا فَاَقْرَبْتُ بِهِ وَ مَاتَتْ فَلَمَّا اَصْبَحْتُ كَانَ الْمُسْلِمُونَ الَّذِيْنَ غَسَلُوْهَا وَ كُنْتُ اَنَا الَّذِي صَلَّيْتُ عَلَيْهَا وَ نَزَلْتُ فِي قَبْرِهَا». (الكلافي، ج ۲، ص ۱۶۰)

با آن همه عزّت

با آن همه عزّت و قدرت، حضرت همیشه نسبت به پدر و مادر خود متواضعانه سخن می‌گفتند. امیر مؤمنان علی علیه‌السلام همیشه نام پدرشان را با احترام می‌بردند و از کنیه پدر استفاده می‌کردند. همیشه خود را پسر «ابوطالب»^۱ معرفی می‌کردند و نام کوچک پدر را هرگز بر زبان نمی‌آوردند. فرزندان معصوم ایشان نیز دستور داده‌اند: «پدرانتان را با اسم کوچکشان نخوانید»^۲ و آنان را با القاب احترام آمیز یاد کنید».^۳

۱. «وَ اللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِأَلْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ». (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۵۷)
۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ حَقَّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ لَا يُسَمِّيَهُ بِاسْمِهِ». (عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ۸۶)
۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مِنَ السُّنَّةِ وَ الْبِرِّ أَنْ يُكْنَى الرَّجُلُ بِإِسْمِ أَبِيهِ». (الكافي، ج ۲، ص ۱۶۲)

مگر اینکه

نوبت به سدید که رسید، عبای خود را مرتب کرد و سؤال خود را اینگونه از محضر امام باقر علیه السلام پرسید: «مولای من! آیا یک پسر می‌تواند حق پدر خویش را اداء کند؟»

آقا فرمودند: «حق پدر ادا شدنی نیست؛ مگر اینکه پدر، غلام باشد و پسر او را بخرد و آزاد کند یا اینکه پدر بدهکار باشد و فرزند بدهی او را اداء کند.»^۱

۱. قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَلْ يَجْزِي الْوَلَدُ وَالِدَهُ فَقَالَ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا فِي خَصْلَتَيْنِ يَكُونُ الْوَالِدُ مَمْلُوكًا فَيُخْرِجَهُ ابْنُهُ فَيُعْتِقَهُ أَوْ يَكُونُ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَيَقْضِيهِ عَنْهُ». (الكافي، ج ۲، ص ۱۶۳)

مستقیم تا بهشت

می‌دانست در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام، سفارش ویژه‌ای در مورد حق پدر و مادر شده است. اما دوست داشت از زبان امام کاظم علیه‌السلام حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بشنود تا آن را همیشه به یاد آورد و به آن عمل کند.

با احترام از آقا خواست از جد مکرّمشان حدیثی در مورد حق پدر و مادر بیان کنند.

آقا فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند نیکوکاری برای پدر و مادر باش و مستقیم برو به بهشت و اگر فرزند نافرمان و بد اخلاقی هستی، مستقیم به جهنم برو.»^۱

۱. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كُنْ بَارِعًا وَافْتَصِرْ عَلَى الْجَنَّةِ وَإِنْ كُنْتَ عَاقًا فَطَبَّاقًا فَافْتَصِرْ عَلَى النَّارِ». (الكافي، ج ۲، ص ۳۴۸)

پانصد سال فاصله

هر وقت سخن به توصیف از بهشت و بهشتیان می‌رسید، همه مبهوت کلمات آقا می‌شدند. امروز هم از همان روزها بود و آقا داشتند از نعمتهای بهشتی می‌گفتند.

«آری ...، در روز قیامت پرده‌ای از پرده‌های بهشت بالا می‌رود و آنچنان عطر دل‌انگیز بهشت در فضای عالم می‌پیچد که هر جاندار، از فاصله پانصد سالی آن را استشمام می‌کند، مگر یک گروه...».

همه ساکت بودند و کنجکاو که بدانند آن بدبختانی که از این نعمت محرومند، چه کسانی هستند. یک نفر پرسید: «آقا! آنها کدام مردمند؟»

امام صادق علیه‌السلام ادامه دادند: «آن گروه کسانی هستند که پدر و مادر را نافرمانی می‌کنند».^۱

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كُشِفَ غِطَاءٌ مِنْ أُغْطِيَةِ الْجَنَّةِ فَوَجَدَ رِيحَهَا مَنْ كَانَتْ لَهُ رُوحٌ مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِ جَائِةٍ عَامٍ إِلَّا صَنُفٌ وَاحِدٌ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ الْعَاقَى لَوْلَا ذَلِكَ». (الكافي، ج ۲، ص ۳۴۸)

ببینید چه می‌کند

حضرت رضا علیه‌السلام داشتند ماجرای بقره بنی اسرائیل را تعریف می‌کردند. قصه را تا آنجا تعریف کردند که بنی‌اسرائیل، گاوی را که نیاز داشتند، نزد جوانی یافتند و او نیز در مقابل آن گاو، بهای بسیاری را طلب کرد و از این راه، ثروت هنگفتی به دست آورد. تا اینجای ماجرا را خیلی‌ها شنیده بودند، اما حضرت، در ادامه، نکته پنهان این ماجرا را این‌گونه بیان کردند که بعد از این ماجرا، پیامبرشان حضرت موسی علیه‌السلام به برخی از اصحابشان فرمودند: «این گاو ماجرای عجیب دارد». پرسیدند: «و آن ماجرا چیست؟» حضرت موسی علیه‌السلام گفتند: «این جوان، روزی معامله شیرینی کرده بود و می‌خواست پول آن معامله را بپردازد، اما وقتی به خانه رفت، دید، پدرش خواب است و کلیدها همه زیر سر اوست. او نیز به احترام پدر، او را بیدار نکرد و از آن معامله چشم پوشید».

پدر وقتی برخاست و از ماجرا خبر دار شد، یک گاو به پسرش هدیه داد و این همان گاو بود که با آن قیمت به فروش رفت و زندگی آن پسر را دگرگون کرد.

حضرت موسی علیه‌السلام در پایان فرمودند: «ببینید که نیکی کردن با اهلش، چه می‌کند»^۱.

۱. سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ إِنَّ هَذِهِ الْبَقْرَةَ لَهَا تَبَأٌ فَقَالَ وَمَا هُوَ قَالَ إِنْ فَتَى مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ بَارِئاً بِأَيِّهِ وَإِنَّهُ اشْتَرَى تَبِعاً فَبَجَاءَ إِلَى أَبِيهِ وَرَأَى أَنَّ الْمَقَالِيدَ تَحْتَ رَأْسِهِ فَكَّرَ أَنْ يُوقِظَهُ فَتَرَكَ ذَلِكَ التَّبِيعَ فَاسْتَبَقَ أَبُوهُ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ لَهُ أَحْسَنْتَ خُذْ هَذِهِ الْبَقْرَةَ فَهِيَ لَكَ عَوْضاً لِمَا فَاتَكَ قَالَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ انظُرُوا إِلَى الْبَرِّ مَا بَلَغَ بِأَهْلِيهِ». (عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۳)

خاله، مانند مادر

مرد عرب، ماجرای جنایت خود، در زمان جاهلیت را که تعریف کرد، اشک در چشمان پیامبر رحمت صلوات الله علیه و آله حلقه زد.

مرد برای پیامبر تعریف کرد که چگونه دخترش را تا سن بلوغ نگه داشته و بعد در حالی که لباس و زینت برتن دخترک کرده، او را با بی‌رحمی تمام درون چاهی انداخته تا مایه ننگ او نباشد. او تعریف کرد که دخترک آخرین کلامی که در حال افتادن در چاه بر زبان آورده، «بابا جان» بوده است.

حالا مرد، در پی کفاره‌ای برای این جرم بزرگ و سنگدلی بی‌رحمانه خود بود.

با اینکه خیلی‌ها فکر نمی‌کردند چنین گناهی، کفاره‌ای و راه بخششی داشته باشد، ولی حضرت به او فرمودند: «مادرت زنده است؟» مرد گفت: «نه». حضرت گفتند: «خاله‌ای داری که زنده باشد؟» مرد پاسخ داد: «بله». پیامبر به او توصیه کردند که به خاله‌اش نیکی کند و گفتند: «خاله به منزله مادر است و نیکی به او، کفاره‌ای برای گناه تو خواهد بود».^۱

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ إِنِّي قَدْ وَلَدْتُ بِنْتًا وَرَبَّيْتُهَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ فَأَلْبَسْتُهَا وَحَلَيْتُهَا ثُمَّ جِئْتُ بِهَا إِلَى قَلْبٍ فَدَفَعْتُهَا فِي جُوفِهِ وَكَانَ آخِرُ مَا سَمِعْتُ مِنْهَا وَهِيَ تَقُولُ يَا أَبَتَاهُ فَمَا كَفَّارَةُ ذَلِكَ قَالَ أَلَيْسَ بِأُمَّ حَيْثُ قَالَ لَا قَالَ فَلَيْسَ خَالَةً حَيْثُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَابْرُزْهَا فَإِنَّهَا مَمْنُونَةٌ أَلَمْ يُكْفَرْ عَنْكَ مَا صَنَعْتَ».



فصل دوم
انتخاب همسر
و همسر داری

دو و هفتاد

هنوز دوستش مشغول تعقیبات نماز بود که به او رو کرد و گفت: «خب، دیگر من باید بروم. همسرم در خانه منتظر من است.» دوست مرد خنده‌ای کرد و گفت: «خوشا به حال خودم که با ازدواج و در دسرهایش، خود را از نماز و عبادت محروم نکرده‌ام و می‌توانم با خیال راحت، در مسجد بنشینم و نماز بخوانم و نماز بخوانم.» مرد لبخندی زد و به آرامی گفت: «البته این را هم در نظر داشته باش که نیکویی عمل، از زیادی آن مهم‌تر است. تو شاید نشنیده باشی، ولی من خود از حضرت امام صادق علیه‌السلام شنیدم: «دو رکعت نمازی که شخص متأهل می‌خواند، برتر است از هفتاد رکعت نماز شخص مجرد.»^۱

وقتی مرد رفت، دوست مجرد او مشغول حساب و کتاب تفاوت بین دو و هفتاد بود.

۱ . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً يُصَلِّيَهَا أَعْرَبٌ». (الكافي، ج ۵، ص ۲۳۸)

دوری از زنان

نه عطر می‌زد و نه غذای درست و حسابی می‌خورد. به زن‌ها نیز توجهی نمی‌کرد و خلاصه حسابی از لذت‌های دنیا بریده بود و به خیال خود داشت، به خدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد.

نامه‌ای برای امام صادق علیه‌السلام نوشت و شرحی از حال خود را گفت و در مورد دوری از زنان و غذاها سؤال کرد.

جواب حضرت، گرچه مطابق میلش نبود، اما قابل ردّ هم نبود و دلیلی که حضرت آورده بودند، هیچ جای دفاعی برای او باقی نمی‌گذاشت.

آقا خیلی کوتاه فرموده بودند: «اما در مورد کناره‌گیری از زنان، پس تو می‌دانی که رسول خداوند چند همسر داشتند. اما در مورد خوردنی‌ها نیز باید بدانی که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله گوشت و غسل میل می‌کردند».^۱ خودش متوجه کنایه حضرت شده بود و فهمیده بود که اگر این رهبانیت و دوری از زن و زندگی، مطلوب باشد، باید اول از همه رسول خدا صلوات الله علیه و آله که الگوی بشر است، آن را در زندگی خود پیاده کند و ما حق نداریم جلوتر از ایشان حرکت کنیم.

۱. «عَنْ سُكَيْنِ الثُّعَيْبِيِّ وَ كَانَ تَعَبَّدَ وَ تَرَكَ النِّسَاءَ وَ الطَّيِّبَ وَ الطَّعَامَ فَكَتَبَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَمَّا قَوْلُكَ فِي النِّسَاءِ فَقَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنَ النِّسَاءِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ فِي الطَّعَامِ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَأْكُلُ اللَّحْمَ وَ الْعَسَلَ». (الكافي، ج ۵، ص ۳۲۰)

از دنیا برید

چشمان محجوب حضرت به زمین دوخته شده بود. زن از امام صادق علیه السلام اجازه خواست و خطاب به ایشان گفت: «آقا! خدا خیرتان دهد، من زنی هستم از دنیا بریده.» آقا پرسیدند: «از دنیا بریدن نزد تو چگونه است؟» زن پاسخ داد: «این‌گونه است که هرگز ازدواج نکنم؟» آقا دوباره پرسیدند: «چرا ازدواج نکنی؟» زن پاسخ داد: «به دنبال کسب فضائل هستم.» آقا فرمودند: «از این تصمیمت منصرف شو! اگر در این کار فضیلتی بود، حتماً حضرت فاطمه سلام الله علیها به آن سزاوارتر از تو بود، چرا که احدی در هیچ فضیلتی، بر ایشان پیشی نگرفته است.»^۱ حضرت مثل همیشه بر این حقیقت تأکید کردند که در سفر به سوی خدا، نباید از قافله سالار جلو افتاد.

۱. دَخَلَتْ امْرَأَةٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ: «أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِيَّيَّ امْرَأَةً مُتَبَيِّلَةً فَقَالَ وَمَا التَّبَيُّلُ عِنْدَكَ قَالَ لَا أَنْزَوْجُ قَالَ وَ لِمَ قَالَتْ أَلْتَمِسُ بِذَلِكَ الْفَضْلَ فَقَالَ انْصَرِفِي فَلَوْ كَانَ ذَلِكَ فَضْلاً لَكَانَتْ فَاطِمَةُ عَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يَسْبِقُهَا إِلَى الْفَضْلِ.» الكافي، ج ۵، ص ۵۰۹

همان که گفتم

با خود خیالات بدی می‌کرد، می‌گفت: «شاید آقا متوجه منظورم نشدند، شاید درست نشنیدند، شاید حواسشان جای دیگری بوده». همین خیالات باعث می‌شد دوباره و سه باره مشکل خود را مطرح کند، اما هر بار، رسول الله صلی الله علیه وآله همان جواب را تکرار می‌کردند. بار آخر گفت: «آقا جان ببخشید! عرض کردم فقیر و محتاجم. چه کنم تا فقرم برطرف شود؟» آقا باز فرمودند: «همان که گفتم: ازدواج کن!»^۱ او با خود می‌اندیشید ازدواج کردن، آوردن یک محتاج دیگر است به خانه، اما نمی‌دانست که در آئین توحیدی اسلام، ازدواج؛ یعنی آوردن رزق و برکت به خانه.

۱. قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْحَدِيثُ الَّذِي يَرْوِيهِ النَّاسُ عَنِّي أَنَّ رَجُلًا أَقَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَشَكَا إِلَيْهِ الْحَاجَةَ فَأَمَرَهُ بِالتَّزْوِيجِ فَفَعَلَ ثُمَّ أَتَاهُ فَشَكَا إِلَيْهِ الْحَاجَةَ فَأَمَرَهُ بِالتَّزْوِيجِ حَتَّى أَمَرَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ [نَعَمْ] هُوَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ الرَّزُقُ مَعَ النِّسَاءِ وَ الْعِيَالِ». (الكافي، ج ۵، ص ۳۳۰)

حواله خدا

پیرمرد گفت: «بگذار برایت مثالی بزنم: اگر من به تو بگویم حواله‌ای به دستت می‌دهم که آن را نزد فلان تاجر ببری و از او برای فراهم کردن مقدمات ازدواجت فلان مقدار پول بگیری، از من می‌پذیری و با اطمینان به این حواله، ازدواج می‌کنی؟»

جوان گفت: «البته که می‌پذیرم. می‌دانم که اسم شما معتبر است و حرفتان، حرف حساب.»

پیرمرد گفت: «خب پسر جان! خدای من و تو هم در قرآن حواله نوشته است و امضاء کرده که اگر فقیر باشید و ازدواج کنید من خود، بی‌نیازتان می‌کنم. چگونه است که ما به عبد ضعیف و محتاج خدا اعتماد داریم، اما به خود او که اعتبارش از همه بیشتر است و حرفش از همه حسابی‌تر، اعتماد نمی‌کنیم؟!»

پیرمرد سرفه‌ای کرد و ادامه داد: «حالا فهمیدی معنای آن کلام امام صادق علیه‌السلام را که آن روز خطاب به تو فرمودند؟ یادت که نرفته؟ آقا فرمودند: «هرکس که از ترس فقر، ازدواج را ترک کند، به خداوند متعال گمان بد برده است؛ چرا که خداوند می‌فرماید: جوانان صالح اگر فقیر باشند و ازدواج نکنند، خداوند بی‌نیازشان می‌کند.»^۱

۱. مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَتَّقُونَ: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». (الكافي، ج ۵، ص ۳۳۱)

وقت چیدن

هر وقت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِي فرمودند: «جبرئیل نزد من آمد...»، مردم انتظار شنیدن خبر جدیدی را داشتند.

این بار هم آقا با همین جمله، خطبه خود را آغاز کردند و بعد فرمودند: «جبرئیل از خداوند لطیف و خبیر این خبر را برایم آورد که دختران شما مانند میوه‌های درختانند که اگر وقت چیدن آنها فرا رسیده باشد و چیده نشوند، خورشید و باد آن میوه‌ها را فاسد می‌کند. دختران شما نیز آن هنگام که بالغ می‌شوند باید آنها را شوهر دهید و گرنه از فساد ایمن خواهند بود؛ چرا که آنها نیز بشر هستند».

هنوز اصحاب، مبهوت این تشبیه زیبا و لطافت‌های آن بودند که شخصی از میان جمعیت برخاست و پرسید: «ای پیامبر خدا! دخترانمان را به همسری چه کسانی در بیاوریم؟» پیامبر فرمودند: «هر کس که هم سطح دختر باشد». مرد دوباره پرسید: «چه کسانی هم سطح دختران ما هستند؟» آقا در پاسخ او، این جمله را دوبار تکرار فرمودند: «مؤمن، هم سطح مؤمن است».^۱

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَنْزِكْ شَيْئاً مِمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ إِلَّا عَلَّمَهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَانَ مِنْ تَعْلِيمِهِ إِيَّاهُ أَنَّهُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ جِبْرَائِيلَ أَتَانِي مِنَ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ فَقَالَ إِنَّ الْأَبْكَارَ بِنَزْوَةِ النَّوْرِ عَلَى الشَّجَرِ إِذَا أَدْرَكَ قَرْمُهُ قَلِمٌ يُجْتَنَى أَلْسِنَتُهُ الشَّمْسُ وَ نَزْوَةُ الرِّيحِ وَ كَذَلِكَ الْأَبْكَارُ إِذَا أَدْرَجْنَ مَا يُدْرِكُ النِّسَاءَ فَلَيْسَ لَهُنَّ دَوَاءٌ إِلَّا الْبُحُونَةُ وَ إِلَّا لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِنَّ الْقَسَادُ لِأَنَّهِنَّ بَشَرٌ قَالَ فَسَأَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ نَزَّوَجُ فَقَالَ الْأَكْفَاءُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنِ الْأَكْفَاءُ فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٌ».

(الکافی، ج ۵، ص ۳۲۷)

چشم آقا جان!

مردد بود و حیران، نمی دانست کدام راه را انتخاب کند و این تحیر، زندگیش را به هم ریخته بود. حق هم داشت، انتخاب همسر تصمیم مهمی بود. از طرفی چهره دختر را پسندیده بود؛ دختر از نظر زیبایی ظاهری چیزی کم نداشت، اما از سوی دیگر، خانواده نامناسب و بی قید دختر، او را از اقدام برای ازدواج بازمی داشت. تصمیم گرفت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد. با خود گفت: «خدمت آقا می روم و تکلیفم را روشن می کنم».

پیامبر برای سخنانی برخاستند و فرمودند: «ای مردم! از گلهایی که در زباله دان می رویند، بپرهیزید!» او جواب خود را گرفته بود، اما خیلی از اصحاب منظور حضرت را نفهمیده بودند.

یکی پرسید: «آقا! گل زباله دان دیگر چیست؟» رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: «زن زیبایی که در خانواده بد، رشد کرده است».^۱ بعد پیامبر به جوان نگر بستند و لبخند زدند. جوان هم چشمانش را به معنای رضایت بر هم گذاشت و در دلش گفت: «چشم آقا جان!»

۱. قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَطِيبًا فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا كُنْمُ وَخَضْرَاءُ الدَّمَنِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا خَضْرَاءُ الدَّمَنِ قَالَ الْمَرْأَةُ الْخَسَنَاءُ فِي مَنْبِتِ السُّوءِ». (الكافي، ج ۵، ص ۳۳۲)

رفتنی‌ها و ماندنی‌ها

می‌گفت: «خودم تجربه کردم و این وعده امام صادق علیه‌السلام را به حق، صادق یافته‌ام». دوستانش مشتاقانه پرسیدند: «چگونه؟» او هم ماجرای ازدواج خود را این‌گونه تعریف کرد: «وقتی برای خواستگاری رفتیم، با اینکه از دین‌داری دختر و خانواده‌اش مطمئن بودم، اما قیافه ظاهری دختر، آن‌گونه که دوست داشتم، نبود. همچنین وضع مالی خانواده‌شان آن‌گونه نبود که بتوان به کمک‌هایشان دل خوش کرد. همین دو امر باعث شد که در دلم بگویم: آیا این، همان زنی است که می‌خواهی یک عمر در کنار او زندگی کنی؟ در همین لحظه، به یاد آن کلام نورانی امام صادق علیه‌السلام افتادم که فرمودند:

«هر کس که با زنی برای مال و زیباییش وصلت کند، خدا او را به مال و زیبایی زن واگذار می‌کند، اما اگر کسی زنی را برای دین او به همسری برگزیند، خداوند، مال و جمال را نیز روزی او می‌کند»^۱.

می‌گفت: «به یاد دارم که این وعده امام صادق علیه‌السلام در آن لحظه‌های اضطراب و التهاب، چقدر برایم آرام‌بخش بود و راه را چقدر برایم روشن کرد و اکنون که بیش از چهل سال از آن تصمیم می‌گذرد، هر روز بیشتر و بیشتر. به درستی این کلام پی می‌برم که مال و قیافه رفتنی‌اند، اما دین و اخلاق ماندنی».

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ بِجَمَالِهَا أَوْ مَالِهَا وَكَلَّ إِلَى ذَلِكَ وَ إِذَا تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا رَزَقَهُ اللَّهُ الْجَمَالَ وَ الْمَالَ». (الکافی، ج ۵، ص ۳۳۳)

مشورت با امام

زن رو کرد به همسرش و پرسید: «چه شد مرد؟ توانستی حضرت مجتبی را ملاقات کنی؟ از آقا مشورت گرفتی؟ بالاخره معلوم شد که با خواستگاران دخترمان چه باید بکنیم و جواب کدام یک را بدهیم؟» مرد ظرف آب را از دست همسرش گرفت و جرعه‌ای نوشید و گفت: «آری. امروز خدمت امام حسن علیه السلام رسیدم و موضوع را با ایشان در میان گذاشتم و آقا بهترین راه را پیش پایم گذاشتند.»

زن، دست در دست همسرش روی زمین نشست و با اشتیاق منتظر ماند تا نظر آقا را از زبان شوهرش بشنود. مرد، فرموده حضرت را اینگونه نقل کرد: «دخترت را به همسری مردی در آور که با تقواست؛ چرا که چنین انسانی اگر دخترت را دوست داشته باشد، او را بزرگ می‌دارد و اگر او را دوست نداشته باشد، حداقل به او ظلم نمی‌کند.»^۱

۱. «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَشِيرُهُ فِي تَزْوِيجِ ابْنَتِهِ فَقَالَ رَوَّجَهَا مِنْ رَجُلٍ تَقِي فَإِنَّهُ إِنْ أَحَبَّهَا أَكْرَمَهَا وَإِنْ أَبْغَضَهَا لَمْ يَطْلِمَهَا». (مکارم الأخلاق، ص ۲۰۴)

بهبانهای واهی

خدمت وکیل امام جواد الائمه علیه السلام رسید و باز هم مثل هرروز، پرسید: «جواب نامه من نرسیده؟» جواب وکیل حضرت برعکس روزهای قبل، مثبت بود و او که از رسیدن جواب نامه اش خیلی خوشحال شده بود، همان جا نامه را باز کرد و دست خط آقا را خواند. نوشته بودند: «آنچه را در مورد دخترانت گفته بودی، فهمیدم و خبردارشدم که گمان می بری کسی را هم شأن و رتبه خودتان نمی یابید که دخترانتان را به همسری او در بیاورید. پس به تو می گویم: رحمت خداوند بر تو باد! منتظر چنین اتفاقی نباش، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خواستگاری نزد شما آمد که دین و اخلاق او را پسندیدید، دخترتان را به همسری او در آورید که اگر این کار را نکنید، فتنه و فساد بزرگی، زمین را فرا خواهد گرفت.»^۱

خیلی زود به سمت خانه راه افتاد. باید هر چه زودتر به همسرش اطلاع می داد که دیگر نباید خواستگارها را با بهبانهای واهی رد کنند.

۱. «كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَمْرِ بَنَاتِهِ وَ أَنَّهُ لَا يَجِدُ أَحَدًا مِثْلَهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَهَّمَتْ مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ بَنَاتِكَ وَ أَنَّكَ لَا تَجِدُ أَحَدًا مِثْلَكَ فَلَا تَنْتَظِرْ فِي ذَلِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَزَوِّجُوهُ إِلَّا تَفَعَّلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ». (الكلافي، ج ۵، ص ۳۴۷)

دل شکسته و سرشکسته

اکنون معنای حرف امام صادق علیه السلام را می فهمید، ولی چه فایده که دیگر دیر شده بود و جز افسوس چاره‌ای نداشت و افسوس نیز فایده‌ای نداشت. کاش آن روز که امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرکس دختر نجیب خود را به ازدواج مرد شرابخوار در بیاورد، رابطه پدری خود را از آن دختر قطع کرده است»،^۱ این روز و مصیبت‌های فعلی خود را می‌دید و کاش دختر پاک و عقیف خود در دام این شیطان انسان نما، اسیر نمی‌کرد. دخترش ستم دیده و دل شکسته بود و خودش پشیمان و سرشکسته و اینها همه به این علت بود که توصیه امام خود را نادیده گرفته بود.

۱ . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ زَوَّجَ كَرِيمَتَهُ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ فَقَدْ قَطَعَ رَجَمَهَا».
(الکافی، ج ۵، ص ۳۴۷)

از طلا بالاتر، از خاک پایین‌تر

مرد، با افتخار از همسرش تعریف کرد و گفت: «او مانند طلا خوب است».

حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: «زن را هرگز، با چیزی مقایسه نکنید؛ نه زن خوب را با طلا و نقره مقایسه کنید و نه زن بد را با خاک مقایسه کنید؛ چرا که زن صالح و نیکو، از طلا و نقره بالاتر است و زن بدکردار، از خاک هم پایین‌تر است».^۱

۱. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «... لَيْسَ لِلْمَرْأَةِ حَطَرٌ لَا لِصَالِحَتَيْنِ وَلَا لِطَالِحَتَيْنِ أَمَّا صَالِحَتُهُنَّ فَلَيْسَ حَطَرُهَا الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ بَلْ هِيَ خَيْرٌ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَأَمَّا طَالِحَتُهُنَّ فَلَيْسَ التُّرَابُ حَطَرَهَا بَلِ التُّرَابُ خَيْرٌ مِنْهَا». (الكاظمي، ج ۵، ص ۳۲۲)

عدس‌های بلند اقبال

در گوشه‌ای از خانه کوچک و پر مهرشان، دانه‌های عدس، یکی یکی از لابلای انگشتان دست خیبر شکن حیدر کَرَّار می‌لغزیدند و به گوشه ظرف می‌خزیدند. آن‌سوتر، بانوی زنان عالم سلام الله علیها در کنار دیگ کوچک خانه مولا، مشغول تدارک غذا برای محبوب‌ترین خانواده عالم بودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که وارد شدند و این فضای بهشت‌انگیز را دیدند، بر منبر بشارت نشستند و حضرت حیدر و تمامی مردان حیدری صفت را با این جمله‌های زیبا نوید دادند:

«ای ابا الحسن! از من بشنو که من جز به امر خدای خویش سخن نمی‌گویم. هر مردی که در خانه به همسرش کمک کند، به تعداد هر مویش، یک سال عبادت برای او می‌نویسند؛ یک سالی که تمام روزهایش را روزه باشد و تمام شب‌هایش شب‌زنده دار و خداوند مثل ثواب داود نبی و عیسی و یعقوب علیهم‌السلام را به او می‌بخشد.

ای علی! خداوند اسم آن کس را که در خانه به عیالش خدمت کند و عارش نیاید، در دیوان شهدا می‌نویسد و به ازا، هر شبانه روز، ثواب هزار شهید برای او نوشته می‌شود و برای هر قدمی که برمی‌دارد، ثواب یک حج و یک عمره و برای هر دانه عرقی که بر بدنش می‌نشیند، یک شهر بهشتی به نامش می‌کند».

پیامبر می‌فرمود و ملائکه تأیید می‌کردند، حضرت می‌فرمود و علی علیه‌السلام و فاطمه سلام الله علیها لبخند می‌زدند، آقا می‌فرمود و رحمت خدا نازل می‌شد. «ای علی! خدمتگزار خانواده بودن بدون احساس خواری، کفاره گناهان کبیره و خاموش کننده آتش غضب الهی و مهریه حورالعین بهشتی است و حسنات و درجات را می‌افزاید».

آقای عالم، بشارت شیرین و امیدافزای خود را این گونه به اوج رساندند و پایان بخشیدند: «ای علی! به عیالش خدمت نمی‌کند؛ مگر صدیق یا شهید یا مردی که خداوند، خیر دنیا و آخرت را برای او خواسته باشد».^۱

۱. جامع الأخبار عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ فَاطِمَةُ جَالِسَةً عِنْدَ الْقِدْرِ وَ أَنَا أَنْفِي الْعَدَسِ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قُلْتُ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ

دیگ خانه مولا می جوشید و عدس های بلند اقبال، از
لابلای دستان شیرخدا می گذشتند و ملائکه مشغول
حساب و کتاب حج ها و عمره ها و شب زنده داری ها و
عبادت ها بودند.

قَالَ اسْمَعُ مِنِّي وَ مَا أَقُولُ إِلَّا مِنْ أَمْرِ رَبِّي مَا مِنْ رَجُلٍ يُعِينُ امْرَأَتَهُ فِي بَيْتِهَا إِلَّا كَانَ لَهُ بِكُلِّ
شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ عِبَادَةٌ سَنَةٍ صِيَامَ نَهَارِهَا وَ قِيَامَ لَيْلِهَا وَ أُعْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا
أَعْطَاهُ الصَّابِرِينَ- دَاوُدَ النَّبِيَّ وَ يُعْفُوهُ وَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ مَنْ كَانَ فِي خِدْمَةِ الْعِيَالِ
فِي الْبَيْتِ وَ لَمْ يَأْتَفِ كَتَبَ اللَّهُ اسْمَهُ فِي دِيْوَانِ الشُّهَدَاءِ وَ كَتَبَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ وَ ثَلَاثَةَ كُتُوبٍ
أَلْفٍ شَهِيدٍ وَ كَتَبَ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ كُتُوبٍ حَبِيبَةٍ وَ عُمرَةَ وَ أُعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ عِزْقٍ فِي جَسَدِهِ
مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ... يَا عَلِيُّ مَنْ لَمْ يَأْتَفِ مِنْ خِدْمَةِ الْعِيَالِ فَهُوَ كَقَارَةِ الْكَبَائِرِ وَ يُطْفِئُ غَضَبَ
الرَّبِّ وَ مُهُورُ النُّوْرِ الْعَيْنِ وَ تَزِيدُ فِي الْحَسَنَاتِ وَ الدَّرَجَاتِ يَا عَلِيُّ لَا يَخْدُمُ الْعِيَالِ إِلَّا صَدِيقٌ
أَوْ شَهِيدٌ أَوْ رَجُلٌ يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ». (بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۲۲)

خیر دنیا و آخرت

چون حرف از خیر دنیا و آخرت بود، همه سراپا گوش بودند و فقط صدای نفس کشیدن حاضران شنیده می‌شد. حضرت پیامبر صلی‌الله علیه و آله تا اینجا رسیده بودند که خداوند متعال می‌فرماید: «آنگاه که اراده می‌کنم خیر دنیا و آخرت را برای بنده‌ام جمع کنم، به او قلبی خاشع و زبانی ذاکر و بدنی صابر می‌دهم و نیز...»

اصحاب توقع داشتند آخرین نعمتی که باعث جمع خیر دنیا و آخرت می‌شود نیز از جنس همان سه نعمت اول باشد، اما حضرت این‌گونه ادامه دادند: «و نیز به او همسری شایسته می‌دهم که هرگاه به او می‌نگرد، شاد شود و هرگاه از او تقاضایی می‌کند، بپذیرد و هرگاه در سفر باشد، حافظ آبرو و مال او باشد».^۱ برای‌شان جالب بود که همسر شایسته، با خشوع و ذکر و صبر، هم ردیف شده است.

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَجْمَعَ لِلْمُسْلِمِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ جَعَلْتُ لَهُ قَلْبًا خَاشِعًا وَ لِسَانًا ذَاكِرًا وَ جَسَدًا عَلَى الْبَلَاءِ صَابِرًا وَ زَوْجَةً مُؤْمِنَةً تَسْرُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا وَ تَحْفَظُهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهِ». (الكافي، ج ۵، ص ۳۲۷)

محبت و توحید

سؤال کننده، برترین مخلوق عالم؛ حضرت رسول خاتم صلی الله علیه وآله بود و پاسخ دهنده، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سؤال هم، در مورد سرور بانوان عالم؛ حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها. همین سه دلیل کافی بود تا تمام فرشتگان جمع شوند و جواب را انتظار بکشند. آقا از دامادشان پرسیده بودند: «همسرت را چگونه یافتی؟»

پاسخ علی علیه السلام، همان قدر که نشانه ادب و احترام و محبت بود، علامت توحید و بندگی هم بود. حضرت حیدر جواب دادند: «کمک بسیار خوبی است بر اطاعت خداوند متعال»^۱.

۱. «فَسَأَلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا كَيْفَ وَجَدْتَ أَهْلَكَ قَالَ نِعْمَ النُّعُورُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ». (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۶)

مبارکش باشد

خادم امام باقر علیه السلام، با تعجب به منجح نگاه کرد و از ابوحمزه پرسید: «این همان مردی نبود که ساعتی پیش با غم و اندوه فراوان، در خانه آقا را زد؟» ابوحمزه گفت: «آری خودش بود، منجح بن رباح».

خادم پرسید: «در این مدتی که من به اندرون خانه رفتم و برگشتم، چه اتفاقی افتاد که این‌گونه دگرگون شد و اکنون مانند پرنده‌ای خوشحال از خانه خارج شد؟»

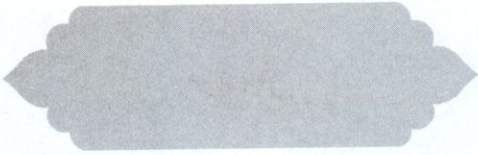
ابوحمزه تعریف کرد: «او وارد اتاق شد و به حضرت سلام کرد و حضرت نیز به او خوش آمد گفتند و او را نزد خود نشاندند و از اوضاع و احوالش پرسیدند. او هم ماجرای خود را این‌گونه تعریف کرد: پیش فلان شخص رفته‌ام که از دوستانان شماسست و از او دخترش را خواستگاری کرده‌ام، اما آنان جواب ردّ به من داده‌اند و نه تنها بی میلی نشان دادند، بلکه به علت فقرم، به چشم حقارت به من نگریستند و همین باعث شد چنان حسّ خواری به من دست دهد که آرزوی مرگ کنم».

خادم که ابروهایش را درهم کشیده بود، کنجکاوانه پرسید: «خب بعد چه شد؟ آقا چه فرمودند؟»

ابوحمزه گفت: «حضرت آرامش کردند و با یک جمله، چنان دلش را شاد کردند که او از جایش بلند شد یا شاید بهتر باشد بگویم از جایش پرید و رفت. آقا که می‌دانستند آن شخصی که منجح به خواستگاری دخترش رفته بود، حرف ایشان را ردّ نمی‌کند، به منجح گفتند: توقاصد من باش و این پیام را به پدر آن دختر برسان! بگو: محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب به تو دستور می‌دهد دخترت را به همسری منجح بن رباح درآوری که از دوستان من است!»

خادم گفت: «عجب! پس آن نور امیدی که در چشم منجح موج می‌زد، به سبب همین سفارش آقا بود که به یقین، این وصلت سر خواهد گرفت... مبارکش

۱. عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ اشْتَدَّ عَلَيَّ رَجُلٌ فَأَدْرَأْتُ لَهٗ فَدَخَلَ عَلَيَّ فَسَلَّمَ فَرَحَّبَ بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَدْنَاهُ وَسَأَلَهُ فَقَالَ الرَّجُلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي حَطْبُثٌ إِلَى مَوْلَاكَ فَلَانَ بْنِ أَبِي رَافِعٍ ابْنَتُهُ فَلَانَةُ فَزِدْنِي وَرَغِبْ عَنِّي وَارْزُقْنِي لِيَدْمَامَتِي وَحَاجَتِي وَغُرْبَتِي وَقَدْ دَخَلْتَنِي مِنْ ذَلِكَ غَضَاضَةً هَجَمَتْهُ غَضُّ لَهَا قَلْبِي فَمَثَبْتُ عِنْدَهَا الْمَوْتَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اذْهَبْ فَأَنْتَ رَسُولِي إِلَيْهِ وَ قُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع زَوْجٌ مُنْجِحٌ بِنِّ رِبَاحٍ مَوْلَايَ ابْنَتِكَ فَلَانَةُ وَ لَا تَرُدُّهُ قَالَ أَبُو حَمْرَةَ فَوَثَّ الرَّجُلُ قَرِحًا مُنْرِعًا بِرِسَالَةِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (الكاظمي، ج ۵، ص ۱۳۹)



باشد! واقعاً باید به منجح تبریک گفت که دو سعادت را با هم به دست آورد؛ همسری شایسته روزیش شد و از آن مهم‌تر این سعادت بود که خود امام برایش واسطه شدند و کارش را راه انداختند».

مرد باش

«دیگر نمی‌دانم چه کنم؟ هرچه خواسته، برایش فراهم کرده و از گل کمتر به او نگفته و همیشه با گردنی کج و فروتنی کامل، به همه دستوراتش تن داده‌ام، ولی باز هم می‌گوید: به تو و شخصیت تو هیچ علاقه‌ای ندارم و از این زندگی خسته شده‌ام. تو که با امام صادق علیه‌السلام رفت و آمد داری، نمی‌توانی نسخه‌ای به دستم دهی که از این وضع خلاص شوم و دل همسرم را به دست آورم؟»

مرد، این جمله را گفت و دوباره نگاهش را به زمین دوخت و منتظر جواب ماند.

عبدالرحمن، اندکی تأمل کرد و سپس گفت: «به یاد دارم روزی امام صادق علیه‌السلام نامه‌ای را که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب به فرزند خود نوشته بودند، برایمان خواندند. در فرازی از آن نامه، ایشان به فرزندشان تأکید می‌کنند: «زن نباید در مرد خود انکسار و خواری ببیند؛ چرا که برای زنها دیدن اقتدار و مردانگی در مرد، بهتر است.»^۱

اگر نظر مرا می‌خواهی، باید بگویم شاید همین که تو همیشه گردنی کج داری و در چشم همسرت خوار و ذلیلی، باعث بی‌رغبتی او به تو شده است. شاید اگر خود آقا اکنون اینجا بودند، فقط به تو می‌گفتند: «مرد باش!»

۱. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «فِي رِسَالَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْتَبَقَ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً فَإِنَّ إِمْسَاكَكَ نَفْسَكَ عَنْهُمْ وَ هُنَّ يَرَيْنَ أَنَّكَ ذُو إِقْتِدَارٍ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَرَيْنَ مِنْكَ خَالًا عَلَى الْإِنْكَسَارِ». (الكافي، ج ۵، ص ۵۱۰)

دو ضعیف

«ببین این آخر عمری، چقدر مصیبت و بلا و تلخ‌کامی زندگیت را فراگرفته؟! آیا به یاد داری بارها به تو گفته بودم که منتظر چنین روزی باش؟! بارها گفته بودم که به همسرت ظلم نکن که عاقبت تلخی برایت دارد. بارها هشدار داده بودم که خداوند، ظلم به زن را بی‌جواب نمی‌گذارد! اصلاً آن روز خود تو هم همراهم بودی که امام صادق علیه السلام به ما فرمودند: «تقوای الهی را در مورد دو ضعیف رعایت کنید و به آنها ظلم نکنید؛ یکی زن و دیگری یتیم».^۱

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «اتَّقُوا اللَّهَ فِي الضَّعِيفَيْنِ يَغْنِي بِذَلِكَ الْيَتِيمَ وَ النِّسَاءَ».

(الکافی، ج ۵، ص ۵۱۱)

تهدیدِ آقا

تاکنون به یاد نداشت پیامبر این‌گونه کسی را تهدید کنند، ولی خودش شنید که امروز رسول رحمت خیلی جدی تهدید کردند: «هرکس همسرش را از روی ظلم بزند، من خود، در روز قیامت، خصم او خواهم بود. هرگز همسرانتان را از روی ظلم نزنید که هرکس این کار را بکند، از دستور خداوند و رسولش سرپیچی کرده است»^۱.

۱. وَ قَالَ عَلَيْهَا سَلَامٌ: «مَنْ صَرَبَ امْرَأَةً يَغْتَبِرُ حَتَّىٰ قَاتَنَا خَضَمُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا تَضْرِبُوا نِسَاءَكُمْ فَمَنْ صَرَبَهُمْ يَغْتَبِرُ حَتَّىٰ فَقَدَ عَصَى اللَّهِ وَرَسُولَهُ». (ارشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)،

سزاوار کتک

خبر آورده بودند که بعضی از مردها در خانه، همسرانشان را کتک میزنند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خِیْلِي نَارَاحَتِ بُوْدُنْد و اصحاب هم همه ساکت و منتظر نشسته بودند تا ببینند واکنش پیامبر به این خبر چیست؟

حضرت بعد از مدتی سکوت، سرشان را بالا آوردند و جمله ای گفتند که هم تهدید بود و هم درس؛ هم کنایه و هم حکمت.

پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: «تَعَجَّب می‌کنم از شخصی که همسرش را می‌زند، در حالی که خود او به کتک خوردن، سزاوارتر است»^۱.

۱ . قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنِّي أَتَعَجَّبُ مِمَّنْ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ وَهُوَ بِالضَّرْبِ أَوْلَى مِنْهَا».
(جامع الأخبار للشعيري، ص ۱۵۸)

يك وظیفه

اسحاق روگرد به امام صادق علیه السلام و عرض کرد: «آقا جان! آن حقی که زن بر مرد دارد و اگر مرد آن را ادا کند، اهل احسان محسوب می‌شود، چیست؟» حضرت فرمودند: «تأمین غذا و پوشاک و ...»

اسحاق به چهره امام دقیق نگاه می‌کرد. او فهمید آقا یاد چیزی افتاده‌اند که این‌گونه، لحن کلامشان تغییر کرد.

حضرت ادامه دادند: «و اینکه اگر زن، اشتباهی مرتکب شد، او را ببخشد».

امام نفسی کشیدند و گفتند: «پدرم همسری داشت که ایشان را دائم اذیت می‌کرد و پدرم نیز دائم او را می‌بخشیدند».^۱

اسحاق با خود گفت: «پس بخشیدن اشتباه‌های همسر، فقط یک لطف و کرامت نیست، بلکه وظیفه‌ای است از وظایف شوهر، همان‌گونه که تأمین نیازهای مادی وظیفه اوست».

۱. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَقُّ الْمَرْأَةِ عَلَى رَوْحِهَا الَّذِي إِذَا فَعَلَتْهُ كَانَ مُحْسِنًا قَالَ يُشْبِعُهَا وَيَكْسُوَهَا وَإِنْ جَهَلَتْ غَفَرَ لَهَا وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ امْرَأَةً عِنْدَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ تُؤْذِيهِ فَيَغْفِرُ لَهَا». (الكافي، ج ۵، ص ۵۱۰)

بشارت

قاصد که رسید، زن از او پرسید: «چه شد؟ اجازه فرمودند به عیادت پدرم بروم؟» قاصد گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله همان جمله‌ای را فرمودند که دفعه قبل فرموده بودند؛ گفتند: در خانه بنشین و از دستور همسرت اطاعت کن!»

فردا خبر آوردند که مریضی پدرش بیشتر شده است و زن نمی‌دانست به عهدش با همسرش که به سفر رفته بود و از او قول گرفته بود از خانه خارج نشود، عمل کند یا به دیدار پدر مریضش برود. این بار هم شخصی را روانه محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و تکلیفش را پرسید و باز هم جواب، همان جواب قبل بود: «در خانه‌ات بنشین و فرمان شوهرت را اطاعت کن!» روز سوم بود و زن لباس عزا بر تن داشت و اشک ماتم، بر چهره. این بار از پیامبر برای رفتن به تشییع جنازه پدر کسب تکلیف کرد و باز هم قاصد با همان جواب برگشت.

وقتی مسلمانان، پدر زن را دفن کردند، قاصد بشارتی برای زن آورد که تلخی تمام سختی‌های این مجاهدت بزرگ را در کامش، به شیرینی تبدیل کرد. قاصد گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند تو و پدرت را به سبب اطاعت از امر همسرت، مشمول مغفرت خود کرد.»^۱

زن همان‌جا پشت در نشست و رو به آسمان کرد و گفت: «خدا را شکر! حتماً خوشحالی پدرم از این بشارت بیشتر است تا خوشحالی او، از حضور من بر بالینش و شرکت من در تشییع جنازه‌اش.»

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن رجلاً من الأنصار على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله خرج في بغض خواجه فعهد إلى امرأته عهداً ألا تخرج من بيتها حتى يقدم قال وإن أباهم مرض فبعثت المرأة إلى النبي صلى الله عليه وآله فقالت إن زوجي خرج و عهد إلي أن لا أخرج من بيتي حتى يقدم وإن أبي قد مرض فتأمرني أن أعوده فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا اجلسي في بيتك و أطيعي زوجك قال فنقل فأسلت إليه ثانياً بذلك فقالت فتأمرني أن أعوده فقال اجلسي في بيتك و أطيعي زوجك قال فمات أبوها فبعثت إليه إن أبي قد مات فتأمرني أن أصلي عليه فقال لا اجلسي في بيتك و أطيعي زوجك قال فدفن الرجل فبعثت إليها رسول الله صلى الله عليه وآله أن الله قد غفر لك و لأبيك بطاعتك لزوجك». (الكافي، ج ۵، ص ۵۱۳)

ماهم دل داریم

زن، ناراحت و دلخور به شوهرش گفت: «شما که خدمت امام صادق علیه السلام میروید و از قول ایشان از پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله برای ما سفارش نقل می‌کنید که در خانه بمانیم و بی دلیل از خانه بیرون نرویم، حداقل فکری به حال این دلتنگی‌های ما نیز بکنید. آخر ما هم دل داریم و در خانه دلمان میگیرد. مرد با لبخندی به همسرش گفت: «خب آقا که آن دستور را داده‌اند، در مقابل به فکر تفریح و سرگرمی‌های سالم و خانگی هم برای شما بوده‌اند. مگر برایت تعریف نکرده‌ام که آقا آن شب چه جمله جالبی را نقل فرمودند؟!» زن پاسخ داد: «نه چه فرمودند؟» مرد گفت: آقا گفتند: «بافتن برای زن، تفریح خوبی است».^۱ و حتی یک بار، خود امام صادق علیه السلام فرمودند: «میل بافتنی در دست زن شایسته، مانند نیزه‌ای است در دست مجاهدی که در راه خدا می‌جنگد».^۲

لبخندی بر چهره زن نشست. او داشت به طرح یک بافتنی فکر میکرد و خوشحال بود که هر وقت بساط بافتن را مهیا می‌کند، میتواند نیت جهاد کند.

۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «نِعْمَ اللَّهُ الْمِغْرَزُ لِلْمَرْأَةِ الصَّالِحَةِ». (مكارم الأخلاق،

ص ۲۳۹)

۲. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمِغْرَزُ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ الصَّالِحَةِ كَالرُّمْحِ فِي يَدِ الْغَازِي الْمُرِيدِ

وَجْهَةَ اللَّهِ». (مكارم الأخلاق، ص ۲۳۸)

دو نسخه برای يك خانواده

قرار بود حضرت امام صادق علیه السلام، نسخه‌ای به هر یک از آن دو بدهند که کلید حل مشکلاتشان باشد و پایانی بر اختلافاتشان. از این رو، با اشتیاق فراوان خدمت حضرت رسیدند و با تمام وجود، به دستورالعمل ایشان گوش دادند. آقا از نسخه مرد شروع کردند و فرمودند: «هیچ مردی از این سه چیز بی‌نیاز نیست: اول: همراهی با همسرش برای به دست آوردن همراهی و محبت او؛ دوم: حسن خلق و خوش اخلاقی و سوم: تلاش برای به دست آوردن دل همسرش، با آراستگی ظاهری در مقابل چشم زن و گسترش دادن امکانات برای او».

زن، نگاهی زیر چشمی به شوهرش انداخت و لبخندی حاکی از رضایت زد.

حضرت دستورالعمل زن را نیز این گونه بیان کردند: «زن نیز در ارتباط با همسر سازگار خود، به سه چیز نیاز دارد: اول اینکه خود را از هر گونه آلودگی حفظ کند؛ به گونه‌ای که همسرش در شرایط خوشی و ناراحتی به او اطمینان داشته باشد و گمان بد نبرد؛ دوم اینکه مراقب همسرش باشد و آنگونه هوای او را داشته باشد که اگر اشتباهی هم مرتکب شد، شوهرش باز هم به او اظهار محبت کند و سوم اینکه با فریبایی و ظاهری که به چشم همسرش زیبا به نظر آید، به او اظهار عشق کند».^۱

حالا مرد هم لبخند می‌زد و صدای قلب هر دوی آنها این بود: «قول می‌دهیم».

۱. «لَا غَسَى بِالرَّوْجِ عَنِ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ زَوْجَتِهِ وَ هِيَ الْمُوَافَقَةُ لِجَنَابِ بِهَا مُوَافَقَتَهَا وَ مَحَبَّتَهَا وَ هَوَاهَا وَ حُسْنَ خُلُقِهِ مَعَهَا وَ اسْتِعْمَالَهُ اسْتِعْمَالَ قَلْبِهَا بِالْهَيْئَةِ الْحَسَنَةِ فِي عَيْنِهَا وَ تَوَسُّعَتُهُ عَلَيْهَا وَ لَا غَسَى بِالرَّوْجَةِ فِيمَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ زَوْجِهَا الْمُوَافِقِ لَهَا عَنِ ثَلَاثِ خِصَالٍ وَ هُنَّ صِيَانَةُ نَفْسِهَا عَنِ كُلِّ دَنَسٍ حَتَّى يَطْمَئِنُّ قَلْبُهُ إِلَى الثَّقَةِ بِهَا فِي عَالِ الْمُحْبُوبِ وَ الْمَكْرُوهِ وَ حِيَاظَتُهُ لِتَكُونَ ذَلِكَ عَاطِفًا عَلَيْهَا عِنْدَ زَلَّةٍ تَكُونُ مِنْهَا وَ إِظْهَارُ الْعِشْقِ لَهَا بِالْجَلَابَةِ وَ الْهَيْئَةِ الْحَسَنَةِ لَهَا فِي عَيْنِهِ». (تحف العقول، ص ۲۲۳)

حتی اگر

مرد گفت: «خیلی برایم سخت است». امام صادق علیه السلام جواب دادند: «حتی اگر سختت هم باشد، باید انجام دهی!» مرد گفت: «یعنی هیچ راه دیگری ندارد؟» آقا سرشان را به نشانه نفی تکان دادند و باز هم تأکید کردند: «هر شخصی در منزل و در ارتباط با خانواده‌اش، باید این سه خصوصیت را به سختی هم که شده، در خود ایجاد کند، حتی اگر در طبیعتش نباشد: برخورد مناسب، دست و دل بازی به همراه اعتدال و غیرتی که موجب حفظ خانواده است»^۱.
مرد دیگر فهمیده بود آقا تعارف ندارند و این حرف را جدی می‌فرمایند و برای برطرف شدن مشکلاتش باید به سختی هم که شده، این ویژگیها را در خود ایجاد کند.

۱. «إِنَّ الْمَرْءَ يَخْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثِ خِلَالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبِيعِهِ ذَلِكَ مُعَاشَرَةً جَمِيلَةً وَ سَعَةً بِتَقْدِيرٍ وَ غَيْرَةً بِتَحْضُنٍ». (تحف العقول، ص ۳۲۲)

دوستت دارم

در خانه را که به روی شوهرش باز کرد، اتّفاقی افتاد که دلش را لرزاند و اشک شوقش را جاری کرد.

شوهر همین که چهره همسرش را در مقابل خود دید، بعد از مدتها، مهربانانه به او گفت: «دوستت دارم».

زن، در حالی که اشکش را پاک می‌کرد، با تعجب به همسرش نگاه کرد و با لبخندش از او تشکر کرد.

مرد که در چهره همسرش نشانه‌های تعجب و سؤال از علت این تغییر رفتار را می‌دید، برای برطرف کردن سؤال او گفت: «حق داری تعجب کنی زن! امّا امروز

حضرت امام صادق علیه السلام، حدیثی را از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل فرمودند که باعث شد

بفهمم این تفکر که اگر به زن ابراز علاقه کنی، توقعش زیاد می‌شود، تفکر درستی نیست و باید روش خود را

عوض کنم».

زن با صدایی آهسته و لرزان گفت: «حدیث را برایم می‌خوانی؟»

مرد گفت: «آری عزیزم. حضرت از قول جدّ بزرگوارشان نقل کردند: یک جمله «دوستت دارم» که مرد به

همسرش می‌گوید، هرگز از قلب او خارج نمی‌شود».^۱

زن، لحظه ای به قلب پر از هیجان خود رجوع کرد و زیر لب گفت: «راست گفت رسول خدا صلوات الله علیه و آله».

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَوْلُ الرَّجُلِ لِمَرْأَةٍ إِنِّي أُحِبُّكَ لَا يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِهَا أَبَدًا». (الكافي، ج ۵، ص ۵۶۹)

بله که خضاب کرده‌ام!

اول باورش نشد و یک بار دیگر به چهره حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام با دقت بیشتری نگاه کرد و با حیا پرسید: «آقا جان! فدایتان شوم، خضاب کرده‌اید؟» آقا فرمودند: «بله که خضاب کرده‌ام» و بعد در توضیح این کار خود فرمودند: «رسیدگی مردان به سر و وضع خود، عفت همسرانشان را می‌افزاید». بعد از مرد پرسیدند: «به من بگو آیا خوشحال می‌شوی همسرت را در وضعیتی مشابه وضعیت خودت، در آن وقت که مرتب و آراسته نیستی، ببینی؟» و وقتی مرد جواب منفی داد، حضرت فرمودند: «همسرت نیز همین‌طور است». آقا برایش گفتند که تمیز و خوشبو بودن و کوتاه کردن موها از اخلاق انبیاء است^۱ و او نیز بار دیگر به این حقیقت پی برد که دین اسلام، کامل‌ترین ادیان و برترین برنامه زندگی بشر است.

۱. عَنِ الْحَسَنِ بْنِ جَهْمٍ قَالَ: «رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اخْتَضَبَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اخْتَضَبْتَ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ النَّهْيَةَ مِمَّا زَيْدٌ فِي عِفَّةِ النِّسَاءِ... ثُمَّ قَالَ أَيْسُرُكَ أَنْ تَرَاهَا عَلَى مَا تَرَكَ عَلَيْهِ إِذَا كُنْتَ عَلَى غَيْرِ تَهَيُّبَةٍ قُلْتُ لَا قَالَ فَهُوَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّنَظُّفُ وَ التَّطَيُّبُ وَ حَلَقُ الشَّعْرِ...» (الكافي، ج ۵، ص ۵۶۷)

سلیقه خانم

رنگ لباس حضرت زین العابدین علیه السلام و رنگ فرش و پرده‌های خانه، آنقدر به نظر ابو خالد عجیب آمد که سؤالیهای زیادی ذهنش را مشغول کرد. او که هنوز حضرت را نمی‌شناخت، در مورد ایشان فکرهای نادرستی کرد و با خود گفت: «این دیگر چه وضعی است؟»

فردای آن روز وقتی حضرت، بدون دیدن او و از پشت پرده، او را به نامی که فقط مادرش او را به آن نام می‌خواند، صدا زدند و کرامت‌های دیگری نیز از ایشان دید و وقتی دید آقا لباس کرباسی ساده‌ای به تن دارند و بر زمین بدون فرش نشسته‌اند، قدری بیشتر به جایگاه ایشان پی برد. آن روز حضرت خود، برایش توضیح دادند که لباس رنگارنگ دیروزشان چه حکمتی داشته است.

امام چهارم فرمودند: «من تازگیها، عروسی را به خانه آورده‌ام و وضعیت دیروز من، به خواست من نبود، بلکه او این‌گونه می‌پسندید و من نخواستم با او مخالفت کنم.»^۱

ابو خالد، حالا دیگر یک چیز را خوب می‌دانست؛ اینکه رعایت سلیقه همسر در پوشش و رسیدگی به سر و وضع ظاهری، آنقدر مهم است که هرکس و در هر موقعیتی که باشی، باید ظاهر خود را در خانه، مطابق میل و سلیقه همسرت در آوری.

۱. عَنْ أَبِي خَالِدٍ كُنْكَرِ الْكَاثِبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: «لَقِيتَنِي يَخْتِي ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ وَهُوَ ابْنُ دَايَةِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ بِيَدِي وَصَرَّتْ مَعَهُ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَأَيْتُهُ جَالِسًا فِي بَيْتٍ مَفْرُوشٍ بِالْمُعْضَفِ مَكْلَسِ الْحَيْطَانِ عَلَيْهِ ثِيَابٌ مُصْبَغَةٌ قَلَّمَ أَطْلَ عَلَيْهِ الْجُلُوسَ قَلَمًا أَنْ تَهَضَّتْ قَالَ لِي صِرَ لِي فِي غَدٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَحَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ قَلْتُ لِيَخْتِي أَذْخَلْتَنِي عَلَى رَجُلٍ يَلْبَسُ الْمُصْبَغَاتِ وَعَزَمْتُ عَلَى أَنْ لَا أُزْجِعَ إِلَيْهِ ثُمَّ لِي فُكْرَتْ فِي أَنْ رُجُوعِي إِلَيْهِ غَيْرَ ضَائِرٍ فَصَرْتُ إِلَيْهِ فِي غَدٍ فَوَجَدْتُ الْبَابَ مَفْتُوحًا وَ لَمْ أَرِ أَحَدًا فَهَمَمْتُ بِالرُّجُوعِ فَنَادَانِي مِنْ دَاخِلِ الدَّارِ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يُرِيدُ غَيْرِي حَتَّى صَاحَ بِي يَا كُنْكَرُ ادْخُلْ وَ هَذَا اسْمُ كَانَتْ أُمِّي سَمَّيْتَنِي بِهِ وَ لَا عَلِمَ أَحَدٌ بِهِ غَيْرِي فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ جَالِسًا فِي بَيْتٍ مُطَبَّنٍ عَلَى حَصِيرٍ مِنَ الْبُرْدِيِّ وَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ كَرَابِيسَ وَ عِنْدَهُ يَخْتِي فَقَالَ لِي يَا أَبَا خَالِدٍ لِي قَرِيبَ الْعَهْدِ بَعْرُوسٍ وَ إِنْ الْبُدِي رَأَيْتَ بِالْأَمْسِ مِنْ رَأْيِ الْمَرَاةِ وَ لَمْ أَرِدْ مَخَالَفَتَهَا.» (بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲)

نگاه خدا

«آقا جان! این جارو کشیدن و لباس شستن و زحمت کشیدن ما زن‌ها در خانه، فضیلت و اجری هم دارد؟» این سؤال بانوی اسلام و همسر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ام‌سلمه سلام الله علیها بود از حضرت رسول صلوات الله علیه.

آقا با همان لبخند همیشگی پاسخ دادند: «هر زنی که در خانه همسرش، به قصد بهتر کردن ظاهر خانه، چیزی را بردارد و در جای دیگری بگذارد، مورد نظر خداوند قرار می‌گیرد و کسی که خداوند او را با نظر خاص خود بنگرد، هرگز او را عذاب نخواهد کرد.»^۱

این دیگر فقط یک اجر و فضیلت نبود، بلکه نهایت همه فضایل و آرزوها بود که خداوند شامل حال بندگان می‌کند، آن هم فقط برای جابجا کردن یک گلدان یا زیرانداز.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلَتْ أُمَّ سَلَمَةَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ عَنْ فَضْلِ النِّسَاءِ فِي خِدْمَةِ أَزْوَاجِهِنَّ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مِنْ امْرَأَةٍ رَفَعَتْ مِنْ بَيْتِ رَوْحِهَا شَيْئاً مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ تُرِيدُ بِهِ صَلاَحاً إِلَّا نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهَا، وَ مَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ لَمْ يُعَذِّبْهُ». (الأمالي، للطوسي، ص ۶۱۸)

دوست‌داشتنی‌تر از اعتکاف

قدم‌هایش را به سرعت برمی‌داشت تا قبل از اینکه همسر و بچه‌هایش به خواب بروند، به خانه برسد. آخر می‌خواست ثواب اعتکاف در مسجدالنبی صلوات‌الله علیه و آله را به دست آورد. خودش امروز از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله شنیده بود که: «نشستن مرد نزد خانواده‌اش، از اعتکاف در این مسجد، برای خداوند دوست‌داشتنی‌تر است».^۱

۱. عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «جُلُوسُ الْمَرْءِ عِنْدَ عِيَالِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ تَعَالَى مِنِّي إِغْتِكَافِي فِي مَسْجِدِي هَذَا». (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۲)

حقّ دوجانبه

می‌خواست برخیزد و هر چه زودتر خود را به منزل برساند تا فرمایش امشب پیامبر خدا صلی‌الله علیه وآله را برای همسرش نقل کند که گفتند: «هر زنی که همسرش را آزار دهد، خداوند نماز و روزه و حسناتش را قبول نمی‌کند، تا او را راضی کند؛ اگر چه تمام عمر روزه بگیرد و برده‌های بسیاری را در راه خدا آزاد و اموال بسیاری انفاق کند و او اولین کسی است که وارد آتش می‌شود».

اما همین که از جایش برخاست و آماده رفتن شد، رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله کلام خود را ادامه دادند و فرمودند: «البتّه مردی که همسرش را آزار دهد و به او ظلم کند نیز، مانند همین گناه برایش نوشته می‌شود و مثل همین عذاب را خواهد چشید».^۱

مرد فهمیده بود این، یک حقّ دوجانبه است و هر دوی آنها باید حقوق یکدیگر را رعایت کنند.

۱. عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «مَنْ كَانَ لَهُ امْرَأَةٌ يُؤْذِيهَا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صَلَاتَهَا وَلَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى تُعَيَّنَهُ وَتَرْضِيَهُ وَ إِنْ صَامَتِ الدَّهْرَ وَ قَامَتِ وَ اغْتَسَّغَتِ الرِّقَابَ وَ انْفَقَتِ الْأَمْوَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَانَتْ أَوَّلَ مَنْ تَرِدُ النَّارَ ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَى الرَّجُلِ مِثْلُ ذَلِكَ الْوِزْرَ وَ الْعَذَابَ إِذَا كَانَ لَهَا مُؤْذِيًا ظَالِمًا». (وسائل

این زن‌ها و آن مردها

پیامبر برای آرامش مردانی که زن‌های بد اخلاق دارند، به آنها می‌فرمودند: «مردی که بر بداخلاقی همسرش صبر کند، خداوند اجری مثل اجر حضرت ایوب به او می‌دهد».

گاهی نیز زن‌هایی به شکایت از اخلاق مردانشان، نزد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آمدند و حضرت با تشبیهی زیبا به آنها می‌فرمودند: «هر زنی که بر بداخلاقی شوهرش صبر کند، خدای متعال ثوابی مانند ثواب حضرت آسیه بنت مزاحم به او عطا می‌کند».^۱ خدا می‌داند این زن‌ها و آن مردها با چه آرامشی از نزد رسول خدا صلوات‌الله‌علیه‌وآله باز می‌گشتند.

۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ صَبَرَ عَلَى سُوءِ خُلُقِي امْرَأَتِهِ أَغْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الْأَجْرِ مَا أَغْطَى أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى بَلَاءِهِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى سُوءِ خُلُقِي رَجُلٍ أَغْطَاهَا اللَّهُ وَمِثْلَ ثَوَابِ آسِيَةَ بِنْتِ مُزَاحِمٍ». (مكارم الأخلاق، ص ۲۱۴)

با صورت در آتش

امام صادق علیه السلام از قول جدّ بزرگوار خود نقل کردند: «هر مردی که از همسرش اطاعت کند، خداوند او را با صورت در آتش خواهد افکند». مرد، به همسرش که کمی دورتر ایستاده بود، نگاه معنا داری کرد و با اشاره چشم به او فهماند که «حال دیدی حق با من بود و نباید به هیچ یک از حرفهای شما زنها گوش داد؟» در همین زمان یکی از اطرافیان از حضرت سؤال کرد: «این چه اطاعتی است که او را جهنمی می‌کند؟!» آقا فرمودند: «اطاعت کردن از درخواست زن برای رفتن به مجالس گناه یا پوشیدن لباس‌های نامناسب»^۱ اکنون نوبت زن بود که با لبخند به همسرش نگاه کند و با زبان اشاره چشم، به مردش بگوید: «می‌دانستم منظور آقا رد کردن همه خواسته‌ها و تقاضاهای زنها نیست.»

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ قَيْلًا وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ قَالَ تَطَلُّبُ مِنْهُ الدَّهَابِ إِلَى الْحُمَامَاتِ وَ الْعُرْسَاتِ وَ الْعِبْدَاتِ وَ النَّبَاخَاتِ وَ النَّبَاتِ الرَّقَاقِ». (الکافی، ج ۵، ص ۵۱۷)

برای يك لقمه

زن گفت: «مرد! این چه کاری است که می‌کنی؟! این کارها دیگر از سن و سال من و تو گذشته است»، اما مرد اصرار داشت که خودش، لقمه را در دهان همسرش بگذارد و گفت: امروز از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله شنیده‌ام: «مرد برای لقمه‌ای که برای همسرش می‌گیرد، اجر و ثواب می‌برد».^۱

۱. عنه صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُؤَجَّرُ فِي رَفْعِ اللَّقْمَةِ إِلَى فِي امْرَأَتِهِ». (حکم النبي الأعظم صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۶، ص ۵۲۰)

از آن روز به بعد

مرد خسته و تشنه به خانه رسید و زن مثل هر روز، با ظرفی از آب خنک به استقبال همسرش رفت. از آن روز که آن تعبیر را از رسول خدا صلوات الله علیه و آله شنیده بود، همیشه کارش همین بود.

آن روز حضرت فرموده بودند: «یک جرعه آب که زنی به همسرش بدهد، برای او از یک سال روزه‌داری و شب‌زنده‌داری بهتر است و خداوند در مقابل هر جرعه آبی که همسرش می‌نوشد، به او شهری در بهشت می‌دهد و شصت خطای او را میبخشد».^۱

از آن روز به بعد، زن هر روز نیت عبادت می‌کرد و با ظرف آب، به استقبال همسرش می‌شتافت.

۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَا مِنْ امْرَأَةٍ تَسْقِي زَوْجَهَا شَرْبَةَ مَاءٍ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهَا مِنْ سَنَةِ صِيَامٍ نَهَانَهَا وَ قِيَامٍ لَيْلُهَا وَ بَنَى اللَّهُ لَهَا بِكُلِّ شَرْبَةٍ تَسْقِي زَوْجَهَا مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ وَ غُفِرَتْ لَهَا سِتِينَ [بِسُوءٍ] خَطِيئَةً». (ارشاد القلوب إلى الصواب، للدليمي، ج ۱، ص ۱۷۵)

با حضرت فاطمه سلام الله عليها

تا حضرت فرمودند: «سه دسته از زنان هستند که عذاب قبر از آنان برداشته می‌شود و با حضرت فاطمه سلام الله عليها محشور می‌شوند»، سکوت بر مجلس حاکم شد و مخصوصاً مهممه‌ای که پشت پرده و بین زنها بود، به سکوت تبدیل شد. حالا همه منتظر بودند بدانند، کدام زنها چنین سعادت بزرگی را خواهند داشت تا با سرور زنان جهانیان، محشور شوند.

آقا فرمودند: «آن سه گروه اینها هستند: زنی که بر غیرت همسرش صبر کند؛ زنی که بر بداخلاقی همسرش صبر کند و زنی که مهریه خود را به همسرش ببخشد». حضرت ادامه دادند: «خداوند به هریک از این زنها اجر هزار شهید می‌دهد و برای هریک از آنان، اجر عبادت یک سال را می‌نویسد».^۱

حرفهای آقا تمام شده بود، اما سکوت، همچنان بر مجلس حاکم بود.

۱. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ثَلَاثٌ مِنَ النِّسَاءِ يَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ وَ يَكُونُ مَحْشَرُهُنَّ مَعَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمْرَأَةٌ صَبْرَتْ عَلَى غَيْرَةِ زَوْجِهَا وَ أَمْرَأَةٌ صَبْرَتْ عَلَى سُوءِ خُلُقِ زَوْجِهَا وَ أَمْرَأَةٌ وَهَبَتْ صَدَاقَهَا لِزَوْجِهَا يُعْطِي اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ ثَوَابَ أَلْفِ شَهِيدٍ وَ يَكْتُوبُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُنَّ عِبَادَةَ سَنَةٍ». (إرشاد القلوب إلى الصواب، للديلمي، ج ۱، ص ۱۷۵)



طلاقش دادم

بار سوّم بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را می‌دیدند و همان سؤال را می‌کردند و او همان پاسخ را می‌داد. هر سه بار حضرت پرسیده بودند: «با همسرت چگونه‌ای؟» و او هر سه بار گفته بود: «طلاقش دادم» و وقتی حضرت پرسیده بودند: «بدون اینکه بد اخلاق باشد؟» او گفته بود: «بدون اینکه بد اخلاق باشد». سه بار طلاق دادن همسر بدون دلیل موجه، کافی بود تا حضرت جمله‌ای را بفرمایند که هشدار می‌دهد به شمار می‌آید: «خداوند لعنت می‌کند هر مرد و زنی را که بسیار، اهل چشیدن و رها کردن هستند»^۱. این تشبیه زیبایی حضرت از شخصی که با همسر خود مانند غذایی دور ریختنی رفتار می‌کند، هم او را شرم‌زده کرد و هم در صفحات تاریخ برای آیندگان، ماندگار شد.

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا فَعَلْتَ امْرَأَتَكَ قَالَ طَلَّقْتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ قَالَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ تَزَوَّجَ فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ تَزَوَّجْتَ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا فَعَلْتَ امْرَأَتَكَ قَالَ طَلَّقْتُهَا قَالَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ قَالَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ تَزَوَّجَ فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ تَزَوَّجْتَ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا فَعَلْتَ امْرَأَتَكَ قَالَ طَلَّقْتُهَا قَالَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ قَالَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْعِضُ أَوْ يَلْعَنُ كُلَّ دُوَاقٍ مِنَ الرِّجَالِ وَكُلَّ دُوَاقَةٍ مِنَ النِّسَاءِ». (الكافي، ج ۶، ص ۵۴)

فصل سوم
فرزندان

خدا هست

قاصد که نامه را آورد، به سرعت آن را گشود و بر چشمانش کشید. دست خط خود حضرت بود؛ امام کاظم علیه‌السلام یک جمله نوشته بودند و او جواب خود را به روشنی از همین یک جمله دریافت: «فرزنددار شو! که خداوند عزّ و جلّ، آنان را روزی می‌دهد».^۱

نامه را نزد همسرش برد و ماجرای سؤال خود از امام را برایش تعریف کرد. گفت برای آقا نوشته بوده که پنج سال است از ترس فقر و نداری، بچه‌دار نمی‌شوند و می‌ترسند بزرگ کردن بچه‌ها برایشان دشوار باشد. قلبشان آرام گرفته بود. انگار به برکت تذکر حضرت، تازه فهمیده بودند که خدا هست و رزق و روزی هم به دست اوست.

۱. عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنِّي اجْتَنَبْتُ طَلَبَ الْوَلَدِ مُنْذُ خَمْسِ سِنِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَهْلِي كَرِهَتْ ذَلِكَ وَ قَالَتْ إِنَّهُ يَشْتَدُّ عَلَيَّ تَرْبِيَتُهُمْ لِقَلْبِي السُّئِي وَ قَمَا تَرَى فَكَتَبَ عَلَيَّ السَّلَامُ إِلَيَّ اطْلُبِ الْوَلَدَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَرْزُقُهُمْ». (الكافي، ج ۶، ص ۳)

تصمیم نهایی

تصمیم خودش را برای تشکیل خانواده و فرزنددار شدن گرفته بود. حرفهای این روزهای رسول خدا صلی الله علیه و آله دائم در ذهنش می‌گذشت. دیروز پیامبر فرموده بودند: «چه چیز مؤمن را از داشتن خانواده باز می‌دارد؟ شاید خدا به او فرزندی دهد که زمین را با گفتن ذکر لا اله الا الله سنگین کند.»^۱

باور داشت که حضرت بدون حکمت و از روی مبالغه، سخن نمی‌گویند؛ به ویژه که فرموده بودند: «یک نوزاد متولد شده در امتم، از آنچه خورشید بر آن می‌تابد، نزد من دوست‌داشتنی تر است.»^۲

دوست داشت، آقایش را خوشحال کند و مایه مباهات ایشان باشد. سخن امروز پیامبر، او را به تصمیم نهایی رسانده بود: «تشکیل خانواده بدهید و فرزنددار شوید که من به شما در روز قیامت مباهات می‌کنم؛ حتی به طفلی که سقط شده باشد!»^۳

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا يَمْتَنِعُ الْمُؤْمِنَ أَنْ يَتَّخِذَ أَهْلًا لَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَرْزُقَهُ نَسَمَةً تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ.» (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۸۲)

۲. وَعَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: «وَلَمْ يُولَدْ فِي أُمَّتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ.» (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۳)

۳. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «تَنَاجَوْا تَنَاسَلُوا تَكْتُمُوا فَإِنِّي أَبْهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسُّفْطِ.» (جامع الأخبار، للشعيري، ص ۱۰۱)

دعایم کنید

گوشه سرد و نمناک زندان خوابیده بود که صدای پای نگهبان‌ها بیدارش کرد. برخاست و از دیدن هم سلولی جدیدش غرق شگفتی شد. او این آقا را می‌شناخت. ایشان حضرت ابا محمد حسن بن علی عسکری علیه‌السلام بودند. به احترام برخاست و پس از احوالپرسی، به امام عسکری علیه‌السلام گفت: «آقا جان، دعایم کنید!» منتظر دعای آقا ماند و در این حال از خود می‌پرسید: «حضرت اکنون چه دعایی برایم می‌کنند؟» امام مهربان به آرامی از او پرسیدند: «فرزند دار شده‌ای؟» او جواب داد: «خیر». آقا دستان مبارکشان را بلند کردند و این‌گونه دعایش کردند: «خدایا به او فرزندی عطا کن که بازو و یاورش باشد؛ فرزند، چه خوب یآوری است»^۱.

۱. عَنْ عِيسَى بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: «دَخَلَ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْنَا الْحَبَسَ وَ كُنْتُ بِهِ عَارِفًا... قَالَ هَلْ رُزِقْتَ مِنْ وَلَدٍ قُلْتُ لَا قَالَ اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ وَتَدَا يَكُونُ لَهُ عَضُدًا فَيَبْعَمُ الْعَضُدَ الْوَلَدَ». (وسائل الشيعة، ج ۲۱، ص ۳۶۰)

خدایا! پدر و مادرم

گرد امام صادق علیه السلام حلقه زده بودند و منتظر بودند از حضرت، ماجرای تغییر نظر فردی را بشنوند که به فرزنددار شدن رغبت نداشته است. حضرت ماجرای این که وعده اش را داده بودند، این گونه برایشان تعریف کردند: «فلان شخص برایم گفت که دوست نداشته فرزند دار شود تا اینکه آن اتفاق برایش رخ می دهد».

همه منتظر بودند بدانند چه شده که آن شخص از این عقیده خود برگشته و چرا آقا فرموده بودند: ماجرای این شخص شنیدنی است. پس همه، سراپایشان گوش بود و حواسهایشان جمع.

آقا ادامه دادند: «این شخص به حج مشرف می شود و در صحرای عرفات، جوانی را می بیند که دعا می کند و اشک می ریزد و می گوید: خدایا! پدر و مادرم، پروردگارا! پدر و مادرم».

آقا از قول آن شخص نقل کردند: «دیدن همین صحنه باعث شد، نظرم عوض شود و به داشتن فرزند مشتاق شوم».^۱

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ فُلَانًا قَالَ لِي كُنْتُ زَاهِدًا فِي الْوَالِدِ حَتَّى وَقَفْتُ بِعَرَفَةَ فَأَدَا إِلَى جَنِّبِي غُلَامٌ شَابٌّ يَدْعُو وَيَبْكِي وَيَقُولُ يَا رَبِّ وَالِدَيَّ وَالِدَيَّ فَرَعْبَتِي فِي الْوَالِدِ حِينَ سَمِعْتُ ذَلِكَ». (وسائل الشيعة، ج ۲۱، ص ۳۵۵)



آرام آرام

خسته و دل شکسته بود و بغض‌های فروخورده‌اش، تمام وجودش را فراگرفته بود. دل خودش که آرام نمی‌شد، بماند، باید همسرش را نیز دلداری می‌داد. چند ماه صبر کرده بودند و انتظار فرزندشان را کشیده بودند، ولی... کار همسرش یکسره اشک فراق ریختن بود و آه حسرت کشیدن؛ حسرت دیدار طفلی که نیامده، رفته بود و نوزاد سقط شده‌ای که رفتنش، بی‌صبرشان کرده بود. وارد مسجد شد تا با دیدن چهره و شنیدن کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله آرام گیرد.

بعد از نماز، پیامبر رو کردند به نمازگزاران و با صدای دلنشین‌شان فرمودند: «بدانید هریک از شما، فرزند سقط شده‌اش را بر درگاه بهشت می‌بیند که انتظار پدر و مادر خود را می‌کشد تا بیایند و دست در دست او، وارد بهشت شوند»^۱.

آرام شده بود، آرام آرام. برخاست تا هرچه سریعتر پیش همسرش برود. باید از این آرامش، مقداری هم برای او هدیه می‌برد.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اعْلَمُوا أَنَّ أَحَدَكُمْ يَلْقَى سَقَطَهُ مُخْبِئًا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ حَتَّى إِذَا رَأَهُ أَحَدُهُ بِيَدِهِ حَتَّى يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ». (من لايحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۸۳)

البته که هست

خانم‌ها هم از پشت پرده، صدای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را می‌شنیدند و حسرت می‌خوردند. یکی از زن‌ها رو کرد به دیگران و گفت: «چه فایده! همه این فضیلت‌ها و صواب‌هایی که پیامبر در مورد جهاد فرمودند، از آن مردهاست و ما زن‌ها نصیبی از این نعمت نداریم».

همین حرف باعث شد همه‌ای در بین زن‌ها ایجاد شود. یکی از خانم‌ها از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اجازه گرفت و پرسید: «ای رسول خدا! آیا برای زنان نیز از این فضیلت‌ها بهره‌ای هست؟»

پیامبر بدون درنگ فرمودند: «البته که هست. یک زن از لحظه باردار شدن تا لحظه وضع حمل و از آن هنگام تا لحظه از شیر گرفتن نوزادش، مانند مدافع در راه خداست و اگر در این بین از دنیا برود، منزلت شهید را دارد».^۱

صدای همه‌ی در بین خانم‌ها تبدیل به سکوت شده بود.

۱. عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْجِهَادَ فَقَالَتْ امْرَأَةٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِلنِّسَاءِ مِنْ هَذَا شَيْءٍ فَقَالَ بَلَى لِلْمَرْأَةِ مَا بَيْنَ حَمْلِهَا إِلَى وَضْعِهَا ثُمَّ إِلَى فِطَامِهَا مِنَ الْأَجْرِ كَالْمُرَابِطِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ هَلَكَتْ فِيهَا بَيْنَ ذَلِكَ كَانَ لَهَا مِثْلُ مَنْزِلَةِ الشَّهِيدِ». (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۶۱)

فقط همین

کنیزک، آرزو به دل بود که امام سجّاد علیه السلام، سراغ پسر یا دختر بودن نوزاد را بگیرند، اما آقا خبر به دنیا آمدن هرکدام از فرزندانشان را که می شنیدند، هیچ گاه از جنسیت آن نمی پرسیدند. فقط سؤال می کردند: «سالم است؟» و بعد هم که خبر سلامت فرزند را می شنیدند، خدا را سپاس می گفتند،^۱ فقط همین.

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدَانَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا بُشِّرَ بِالْوَلَدِ لَمْ يَسْأَلْ أَذْكَرُ هُوَ أَمْ أُنْثَى حَتَّى يَقُولَ أَسْوِيٌّ فَإِنْ كَانَ سَوِيًّا قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْلُقْ مِنِّي شَيْئًا مَشَوْهَا» (الكافي، ج ۶، ص ۲۱)

مانند این دو انگشت

باورشان نمی‌شود و باز هم به دو انگشت حضرت می‌نگرند و با تعجب می‌پرسند: «مانند این دو انگشت؟!» و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «مانند همین دو انگشت...».

در فضایی که هنوز ریشه‌های برخی افکار جاهلی خشک نشده، شنیدن این جمله برای خیلی‌ها باور نکردنی است. آنها هنوز هم باورشان نشده که پیامبر در حالی که انگشت اشاره و انگشت وسط را به هم چسبانده بودند، فرمودند: «هر کس دو دختر را سرپرستی کند تا بزرگ شوند، من و او، مانند این دو انگشت در کنار هم خواهیم بود تا وارد بهشت شویم».^۱

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَمَّا رَجُلٌ عَالَ جَارِيَتَيْنِ حَتَّى تُدْرِكَا دَخْلُ أَنَا وَهُوَ فِي الْجَنَّةِ كَهَاتَيْنِ وَ أَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَ الْوُسْطَى». (جامع الأخبار، للشعيري، ص ۱۰۶)



خانه‌ای مثل مسجد

از جوانی دوست داشت ده پسر داشته باشد و حتی نام فرزندان‌ش را نیز انتخاب کرده بود و بارها و بارها در خیال خود با آنها به این مجلس و آن مجلس رفته و به نور چشمانش افتخار کرده بود. اکنون، اما ده دختر داشت و هیچ پسری روزیش نشده بود و این اتفاق، طعم زندگی را برای او با آن همه آرزو، تلخ کرده بود تا آن روز که ...؛ آن روز که آقا رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به سمت اصحاب کردند و فرمودند: «در خانه‌ای که در آن دختر زیاد است، هر روز دوازده رحمت و برکت الهی نازل می‌شود و ملائکه الهی، دائم به آن خانه رفت و آمد می‌کنند و برای هر شبانه روز از زندگی پدر آن دختران، پاداش یک سال عبادت می‌نویسند»^۱.

حالش خیلی عوض شده بود، آنقدر که برای رفتن و رسیدن به خانه، اشتیاق داشت؛ زیرا خانه‌اش را مثل مسجدی می‌دید که فرشته‌های الهی در آن آمد و شد می‌کنند.

۱ . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَا مِنْ بَيْتٍ فِيهِ الْبَنَاتُ إِلَّا نَزَلَتْ كُلُّ يَوْمٍ عَلَيْهِ اثْنَا عَشْرَةَ بَرَكَةً وَ رَحْمَةً مِنَ السَّمَاءِ وَ لَا تَنْقَطِعُ زِيَارَةُ الْمَلَائِكَةِ مِنْ ذَلِكَ الْبَيْتِ يَكْتُوبُونَ لَهُمْ كُلُّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ عِبَادَةَ سَنَةٍ». (جامع الأخبار، للشعيري، ص ۱۰۵)

انتخاب خدا

هر چه سعی کرد، نتوانست ناراحتی خود را پنهان کند و امام صادق علیه السلام فهمیدند او از اینکه دختردار شده، ناراحت است.

حضرت مهربانانه فرمودند: «اگر خدا به تو گفته بود که خودت برای خودت تصمیم بگیر یا به من اختیار بده که صلاحیت را انتخاب کنم، چه می‌گفتی؟»
بی‌درنگ گفت: «حتماً می‌گفتم خداوند برایم انتخاب کند؟»

آقا فرمودند: «خب، خداوند این را برایت انتخاب کرده است». با سخنان پایانی حضرت خیلی آرام شد. امام صادق علیه السلام گفتند: «ماجرای آن بچه‌ای را که شخص همراه موسی علیه السلام به دستور الهی کشت و خداوند فرمود به جای او فرزند بهتری به پدر و مادرش می‌دهیم، شنیده‌ای؟ آن فرزندی که خداوند به جای آن پسر به آنان داد، یک دختر بود؛ دختری که بعدها از نسل او، هفتاد پیامبر به دنیا آمدند»^۱.
گره‌های ابرویش باز شده بود و لبخندش، نشانه رضایتش از انتخاب خدا بود.

۱. «وَلِدْرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا جَارِيَةً فَدَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَأَهُ مُتَسَخِّطًا لَهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيْكَ أَنِّي اخْتَارْتُكَ أَوْ تَخْتَارُ لِنَفْسِكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ قَالَ كُنْتُ أَقُولُ يَا رَبِّ تَخْتَارُ لِي قَالَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدِ اخْتَارَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْعُلَامَ الَّذِي قَتَلَهُ الْعَالِمُ الَّذِي كَانَ مَعَ مُوسَى فِي قَوْلِ اللَّهِ «فَارْزُقْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا» قَالَ فَأَبْدَلَهُمَا جَارِيَةً وَوَلَدَتْ سَبْعِينَ نَبِيًّا». (مستدرک الوسائل و مستنبط

گل بویدنی

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حلقه یاران نشسته بودند که خبر تولد نورسیده را برایشان آوردند. پیامبر خیلی زود فهمیدند که برخی از اصحاب از اینکه فرزند تازه به دنیا آمده حضرت دختر است، ناراحت شده‌اند. پس فرمودند: «چه خبر شده است؟ چرا اینگونه شده‌اید؟ خداوند گلی روزیم کرده که او را ببویم. روزیش را نیز که خداوند متعال می‌رساند»^۱.

۱. «بُشِّرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِابْنَةٍ فَتَنظَرَ فِي وُجُوهِ أَصْحَابِهِ فَرَأَى الْكِرَامِيَّةَ فِيهِمْ فَقَالَ مَا لَكُمْ زَيْنَانَةٌ أَشْمُهُا وَرِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل،

الحمد لله

یحیی بن زکریا، انتظار فرزندى را مى‌کشید که به زودى روزیش مى‌شد. با ذوق و شوق فراوان برای امام هادى علیه‌السلام نامه‌ای نوشت و خواست آقا برایش دعا کنند تا خداوند پسرى به او روزى کند. جواب نامه که آمد، اول آن را بویید و بر چشم گذاشت و بعد چشمانش را به زیارت دست خط مبارک آقا، میهمان کرد. آقا نوشته بودند: «چه بسا دختری که بهتر از پسر است».^۱

یحیی همه چیز را فهمید. چند روز بعد از رسیدن جواب نامه، یحیی دختر تازه به دنیا آمده‌اش را در آغوش گرفته بود و او را مى‌بویید و مى‌بوسید و زیر لب می‌گفت: «الحمد لله».

۱. «كَانَ يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَّا عَمَلٌ فَكَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ لِي عَمَلًا ادْعُ إِلَيَّ لِأَنْ يَرْزُقَنِي ابْنًا فَكَتَبَ إِلَيْهِ رُبَّ ابْنَةٍ حَسْبُكَ مِنْ ابْنِ قَوْلِكَ لَهَا ابْنَةٌ». (الغرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۹۸)

دعای یک پیامبر

«تا به حال شنیده بودی که یکی از پیامبران اولوالعزم الهی، برای دختر دار شدن دعا کرده باشد؟» مرد گفت: «ماجرای دعای زکریا علیه السلام و دعای دیگر انبیاء را برای پسر دار شدن شنیده‌ام، اما تا به حال نشنیده‌ام که پیامبری برای دختر دار شدن دعا کرده باشد.»
راوی گفت: «اما من امروز از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند خواست که به او دختری بدهد تا بعد از مرگ، برایش گریه و ندبه کند.»^۱

۱. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَرْزُقَهُ بِنْتًا تَبْكِيهِ وَ تَنْدُبُهُ بَعْدَ الْمَوْتِ». (عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ۸۹)

اسماعیل بن ابی‌زیاد می‌گوید: «غمزده و اندوهگین، خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم. آقا که آثار غم و غصّه را در چهره من دیدند، فرمودند: «از چه این قدر ناراحتی؟» گفتم: «دختری برایم به دنیا آمده است و از به دنیا آمدن او، این قدر ناراحتم». آقا، دستی بر شانهم زدند و فرمودند: «غصّه نخور! سنگینی‌اش بر زمین است و رزقش بر عهده خداوند رزاق و زندگانی او، از تو چیزی کم نمی‌کند». اسماعیل می‌گوید: «تا این سخنان از دهان مبارک حضرت خارج شد، تمامی غم و غصّه‌ام را فراموش کردم و خیالم آسوده شد». بعد حضرت پرسیدند: «حالا نام دختر تازه رسیده‌ات را چه گذاشته‌ای؟» تا گفتم: «فاطمه»، آقا دستشان را بر پیشانی گذاشتند و آه کشیدند و بعد از بیان حقوق فرزندان، جمله‌ای را گفتند که هنوز، از به یاد آوردنش دگرگون می‌شوم:

«حال که او را فاطمه نامیده‌ای، پس هرگز به او ناسزا نگو و هرگز او را نفرین نکن و او را نزن!»^۱

اسماعیل تازه فهمیده بود چرا آقا وقتی نام دخترش را شنیدند، آه کشیدند.

۱. «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا مَغْمُومٌ مَكْرُوبٌ فَقَالَ لِي يَا سَكُونِي مِمَّا غَمَّكَ فَلْتُ وَوَدَدْتُ لِي ابْنَةُ فَقَالَ يَا سَكُونِي عَلَى الْأَرْضِ يُفْلِحُهَا وَعَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا تَعْيِشُ فِي غَيْرِ أَجْلِكَ- وَ تَأْكُلُ مِنْ غَيْرِ رِزْقِكَ فَسَرَى وَاللَّهِ عَنِّي فَقَالَ لِي مَا سَمَّيْتَهَا فَلْتُ فَاطِمَةَ قَالَ آه آه تُمْ وَصَحَّ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِي... أَمَا إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسُبَّهَا وَلَا تَلْعَنُهَا وَلَا تَضْرِبُهَا».



اول دخترها

خیلی برایش جالب بود که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِأَنْ عَظُمَتْ مَقَامِشَان، در این امور جزئی نیز این قدر دقت می‌کنند. هدایایی را که خریده بود، دست به دست کرد و در تمام مسیر برگشت به خانه به این فکر می‌کرد که دستور آقا را درست اجرا کند. پیامبر فرموده بودند: «آن کس که به بازار می‌رود و برای خانواده‌اش هدیه‌ای می‌خرد، ثواب شخصی را دارد که برای محتاجان صدقه می‌برد و مناسب است که در هدیه دادن، دختران را بر پسران مقدم بدارد؛ چرا که هر کس دختری را شاد کند، گویا یکی از فرزندان اسماعیل علیه‌السلام را آزاد کرده و هرکس پسری را شاد کند، گویا از ترس خدا گریسته است و هرکه از ترس خدا بگیرد، خداوند او را وارد بهشت می‌کند».^۱

۱. قَالَ النَّبِيُّ: «صَمَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى ثُخْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ كَانَ كَمَا مِلَّ صَدَقَةٍ إِلَى قَوْمٍ مَخَاوِجٍ وَ لِيَبْدَأَ بِالْإِنْسَانِ قَبْلَ الذُّكُورِ فَإِنَّهُ مَنْ فَرَّحَ ابْنَةً فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَ مَنْ أَقْرَعَ عَيْنَ ابْنٍ فَكَأَنَّمَا بَكَى مِنْ حَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَنْ بَكَى مِنْ حَشْيَةِ اللَّهِ أَدْخَلَهُ جَنَّاتِ النَّعِيمِ». (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۸)



گریه و لا اله الا الله

یونس که وارد شد، همه فهمیدیم که خسته است، اما از همه زودتر امام صادق علیه السلام از او پرسیدند: «یونس چه شده که این گونه نالان شده‌ای؟!» یونس بن یعقوب که گویا منتظر این سؤال بود، آهی کشید و گفت: «آقا جان! نوزادی دارم که دیشب تا صبح نگذاشت خواب به چشمانمان برود».

امام صادق علیه السلام به او فرمودند: «ای یونس! پدرم از پدارنش روایت کرده که روزی جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا و علی علیه السلام وارد شد و آن دو را خسته یافت. جبرئیل گفت: «ای حبیب خدا! چه شده که شما را اینگونه خسته می‌بینم؟» ایشان جواب دادند: «دو کودک داریم که از گریه آنها اذیت شده‌ایم». جبرئیل علیه السلام گفت: «صبر کن ای محمد؛ چرا که به زودی برای این قوم، پیروانی برانگیخته می‌شوند که گریه کودکانشان، تا هفت سالگی «لا اله الا الله» و از هفت سالگی تا زمان بلوغ، استغفار برای پدر و مادرش است و چون به سن بلوغ رسیدند، هرکار خیری که انجام دهند، برای پدر و مادرشان نیز ثبت خواهد شد و هر کار ناشایستی که مرتکب شوند، مجازاتی برای پدر و مادرشان نخواهد بود».^۱

یونس خیلی فرق کرده بود. معلوم بود که خستگی از تنش در آمده است.

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: «كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ يُؤْنُسُ بْنُ يَعْقُوبَ فَرَأَيْتُهُ يَبْكُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لِي أَرَاكَ تَبْكُ قَالَ طِفْلٌ لِي تَأْلَيْتُ بِهِ اللَّيْلَ أَجْمَعَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا يُؤْنُسُ حَدِّثْنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ص- أَنَّ جَبْرَائِيلَ نَزَلَ عَلَيْهِ وَرَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَتَنَا فَقَالَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا حَبِيبَ اللَّهِ مَا لِي أَرَاكَ تَبْكُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طِفْلَانِ لَنَا تَأْدِيتُنَا بِكُنْهَمَا فَقَالَ جَبْرَائِيلُ مَهْ يَا مُحَمَّدُ قَالَهُ سَيَبْعُ لِهَمْوَالِهِ الْقَوْمِ سَبْعَةٌ إِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ فَبُكَوْهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَى أَنْ يَأْتِيَ عَلَيْهِ سَبْعُ سِنِينَ فَإِذَا جَارَ السَّبْعُ فَبُكَوْهُ اسْتَغْفَرَ لِرِوَالِدَيْهِ إِلَى أَنْ يَأْتِيَ عَلَى الْحَدِّ فَإِذَا جَارَ الْحَدُّ فَمَا أَلَى مِنْ حَسَنَةِ قُلُوبِ الْوَالِدِيَّةِ وَ مَا أَلَى مِنْ سَيِّئَةٍ فَلَا عَلَيْهِمَا». (الكافي، ج ٦، ص ٥٢)

يك تبریک ساده

با حضرت مجتبی علیه السلام در کوچه قدم می‌زدند که به آن مرد رسیدند. حتی اگر کسی هم نشنیده بود که چند روز پیش خداوند به او پسری داده است، از برق خوشحالی چشمانش می‌شد این را فهمید. بعد از احوالپرسی رو کرد به آن شخص و به رسم عرب، برای تبریک پسر دار شدن به او گفت: «مبارکت باد تولد فرزند سوارکار!»

حضرت مجتبی علیه السلام ابرو در هم کشیدند و وقتی آن شخص رفت، به دوست خود خطاب کردند: «از کجا می‌دانی که فرزند او سوارکار خواهد شد یا پیاده؟» متوجه اشتباه خود شد و مؤدبانه گفت: «فدایتان شوم! شما بفرمایید، چگونه تبریک بگویم؟»

آقا فرمودند: «بگو: خدا شکر این نعمت را روزیت کند و در این موهبت برایت برکت قرار دهد و به سلامتی به ثمر بنشیند و خداوند، خیر و نیکی او را شامل حالت کند.»^۱

حرف‌های امام را برای اینکه در خاطرش ثبت شود، با خود مرور می‌کرد و به این می‌اندیشید که این خاندان، با یک تبریک ساده هم چه دریایی از معارف را به پیروانشان می‌آموزند.

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «هَذَا رَجُلٌ رَجُلًا أَصَابَ ابْنًا فَقَالَ يَهْنِئُكَ الْفَارِسُ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَلِمْتُكَ يَكُونُ فَارِسًا أَوْ رَجُلًا قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَمَا أَقُولُ قَالَ تَقُولُ شَكَرْتُ الْوَاهِبَ وَ بُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ رَزَقَكَ بِرْهُ». (الكاظمي، ج ۶، ص ۱۸)

سه روز شیرین کامی

روز سوم بود که بچه‌ها در مسجد و بازار، دلی از عزا در می‌آوردند و شیرینی‌ها را از روی سینی‌های بزرگ، با خیال راحت برمی‌داشتند و با خوشحالی می‌خوردند. دیگر همه مردم شیرین‌کام می‌دانستند ماجرای این شیرینی‌های فراوان و این پذیرایی کریمانه چیست. خداوند به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرزندی بخشیده بود و آقا به رسم کرامت، سه روز اینگونه کام مردم را شیرین می‌کردند.^۱

۱. «أَوْلَمَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيْمَةً عَلَى بَغْضِ وُلْدِهِ فَأَطَعَمَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ الْقَالُودَجَاتِ فِي الْجَمَانَ فِي الْمَسَاجِدِ وَ الْأَرْقَةَ». (الكافي، ج ۶، ص ۲۸۱)

تاهفت روز محمد

دوان دوان و لبخندزنان رسید در خانه امام صادق علیه السلام و برای نام فرزند تازه به دنیا آمده اش، از ایشان نظر خواست.

آقا پسر از تبریک فرمودند: «رسم ما اهل بیت این است که هر فرزندی برای ما به دنیا می آید، تاهفت روز نامش را محمد می گذاریم و بعد از هفت روز اگر خواستیم، آن اسم را تغییر می دهیم وگرنه همان نام زیبا را برای فرزندمان باقی می گذاریم»^۱.
دست آقا را بوسید و با شتاب برگشت تا هر چه زودتر «محمدش» را در آغوش بگیرد.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا يُؤَلَّدُ لَنَا وَلَدٌ إِلَّا سَمَّيْنَاهُ مُحَمَّدًا فَإِذَا مَضَى لَنَا سَبْعَةٌ أَيَّامٍ فَإِنْ سَمَّيْنَاهُ غَيْرَنَا وَإِنْ سَمَّيْنَاهُ تَرَكَنَا». (الكافي، ج ۶، ص ۱۸)

فقط علی

همه ترسان و لرزان و دست به سینه ایستاده بودند. آنجا دارالإماره مدینه بود و آن که در رأس مجلس نشسته، مروان حکم؛ نماینده معاویه در مدینه، ولی امام سجّاد علیه السلام در کمال عزّت و بی‌توجّه به این دبدبه و کبکبه پوشالی، در مقابل مروان ایستادند. مروان پرسید: «نامت چیست؟» آقا بلند و رسا فرمودند: «علی». اخم‌های مروان در هم رفت. گویا نام علی علیه السلام مانند برق شمشیر او، برای بنی‌امیه ناگوار بود. مروان سؤال دیگرش را این‌گونه پرسید: نام برادرت چیست؟ باز هم حضرت زین‌العابدین علیه السلام همان نام زیبا را با طنین دلنشین صدای خود، تکرار کردند و گفتند: «علی».

این بار، مروان از کوره در رفت و خشمناک گفت: «چه خبر است؟ پدر تو چه می‌کند؟! این یکی علی، آن دیگری علی ... به گمانم پدرت نمی‌خواهد دست از این نام بردارد».

حضرت اباعبدالله علیه السلام وقتی از این ماجرا خبر دار شدند، فرمودند: «نفرین بر پسر زن بدکاره باد! اگر صد پسر داشته باشم، دوست ندارم که نامی جز علی بر آنها بگذارم»^۱.

دیگر همه می‌دانستند که نام مولا علی علیه السلام، مانند خود ایشان، آرامبخش و راحت جان دوستداران و خار چشم و مایه اضطراب دشمنانشان است.

۱. «اسْتَعْمَلَ مُعَاوِيَةُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ عَلَى الْمَدِينَةِ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَفْرِضَ لِسَبَابِ قُرَيْشٍ فَقَرَضَ لَهُمْ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ مَا اسْمُكَ فَقُلْتُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَقَالَ مَا اسْمُ أَخِيكَ فَقُلْتُ عَلِيُّ قَالَ عَلِيُّ وَ عَلِيُّ مَا يُرِيدُ أَبُوكَ أَنْ يَدَعَ أَحَدًا مِنْ وُلْدِهِ إِلَّا سَمَّاهُ عَلِيًّا ثُمَّ فَرَجَعْتُ إِلَى أَبِي فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ وَقِيلِي عَلِي ابْنِ الرَّزْقَاءِ دَبَّاعَةَ الْأَظْمِ لَوْ وُلِدَ لِي مِائَةٌ لِأَخْبَيْتُ أَنْ لَا أَسْمِي أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيًّا». (الكافي، ج ۶، ص ۱۹)

قربة الى الله

قربه الى الله و به نيت عبادت، فرزندش را می بوسید. خودش امروز از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شَنِيدِهِ بود: «هر کس فرزندش را ببوسد، خداوند عزوجل برایش ثواب می نویسد و هر که او را شاد کند، خداوند در روز قیامت، او را شاد می کند»^۱.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ قَبَّلَ وَلَدَهُ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ حَسَنَةً وَ مَنْ قَرَّعَهُ قَرَّعَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (الكافي، ج ۶، ص ۴۹)

سختی های بچه داری

زن به استقبال مهمانش رفت و از همان ابتدا از سختی های بچه داری شکایت کرد و گفت: «این فرزند تازه به دنیا آمده، مرا از کارهای روزانه باز می دارد و باید دائم به او شیر بدهم» ام سلمه متعجب او را نگاه کرد و هیچ نگفت. زن پرسید: «ای همسر رسول خدا! چرا این گونه جا خورده ای و مبهوت مرا نگاه می کنید؟»

ام سلمه سلام الله علیها گفت: «همین امروز رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه سخنانی را فرمودند که هم جواب من بود و هم دوی درد توست. گویا ایشان از ناراحتی های تو نیز خبر داشتند» زن همان جا روی زمین نشست و مشتاقانه از مهمان عزیزش پرسید: «چه فرمودند؟ بگویید، زودتر برایم بگویید!»

ام سلمه سلام الله علیها گفت: «امروز با ناراحتی به آقا گفتم مردها همه خیرها و کارهای نیک را نصیب خود کردند، آیا چیزی برای ما زن های بیچاره هم مانده است؟» پیامبر با لبخند زیبایی پاسخ دادند: «بله که مانده است. هرگاه زن حامله می شود، به منزله روزه دار شب زنده داری است که با مال و جاننش در راه خدا جهاد می کند و آن گاه که وضع حمل می کند، اجری دارد که عظمتش تصور کردن نیست و آن هنگام که به نوزادش شیر می دهد، در مقابل هر مکیدن نوزاد، به اندازه ثواب آزاد کردن برده ای از اولاد حضرت اسماعیل علیه السلام، برای او ثواب می نویسند و آن وقت که شیر دادن را تمام می کند، فرشته ای به پهلوی او می زند و می گوید: اعمالت را از سر بگیر که تمام گذشته تو بخشیده شده است»^۱.

زن، اشکهایش را پاک کرد و به سراغ گهواره نوزادش رفت؛ سراغ جهاد و روزه و شب زنده داری و عبادت هایش.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «إِنَّمَا امْرَأَةٌ رَفَعَتْ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا غَبِيًّا مِنْ مَوْضِعٍ تُرِيدُ بِهِ صَلَاحًا نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا وَ مِنْ نَظَرِ اللَّهِ إِلَيْهَا لَمْ يُعَذِّبْهُ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ذَهَبَ الرَّجَالُ بِكُلِّ خَيْرٍ قَائِي تَيِّبٍ لِلنِّسَاءِ الْمَسَاكِينِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَلَى إِذَا عَمَلَتِ الْمَرْأَةُ كَانَتْ بِمَنْزِلَةِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجَاهِدِ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا وَصَعَتْ كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا تَدْرِي مَا هُوَ لِعَظَمِهِ فَإِذَا أَرْضَعَتْ كَانَ لَهَا بِكُلِّ مَصَّةٍ كَعُودِ عِثْقِ مُحَرَّرٍ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ فَإِذَا فَرَعَتْ مِنْ رَضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ عَلَى جَنْبِهَا وَ قَالَ اسْتَأْذِنِي الْعَمَلُ فَقَدْ غُفِرَ لِكَ». (الأمالي، للصدوق، النص، ص ۴۱۲)

آخر چرا؟

همه ترسیدند و از یکدیگر پرسیدند: «چرا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَسْمَاءَ ابْنِ مَرْيَمَ كَتَبَ إِلَيْهِمْ بِرَبِّهِمْ؟»^۱

«وای بر فرزندان آخر الزمان از پدرانشان!»

یکی از اصحاب آرام پرسید: «پدرانشان مشرکند که اینگونه فرمودید؟»

حضرت با حسرت پاسخ دادند: «نه، وای بر کودکان آخر الزمان از پدران مؤمنشان!»

تعجبها و سؤالها بیشتر شد که «آخر چرا؟!»

پیامبر فرمودند: «آنان پدرانی هستند که چیزی از واجبات را به فرزندانسان نمی آموزند و حتی اگر فرزندانسان چیزی بیاموزند، مانع عمل آنها می شوند و برای آنان به مال بی ارزش دنیا راضی می شوند». جمله آخر را پیامبر با ناراحتی و حسرت بیان کردند: «بدانید که من از آنها بیزارم و آنان نیز از من جدایند».^۱

۱. رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَلَّهُ نَظَرَ إِلَى بَعْضِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ وَيْلٌ لِأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ مِنْ آبَائِهِمْ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ لَا مِنْ آبَائِهِمْ الْمُؤْمِنِينَ لَا يُعَلِّمُونَهُمْ شَيْئاً مِنَ الْقَرَائِصِ وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ يَعْزِضُ بَيْسِرٍ مِنَ الدُّنْيَا فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرَاءَةٌ». (جامع الأخبار، للشعري، ص ۱۰۶)

فقط يك لا اله الا الله

تا کودک به سختی، ذکر توحید را بر زبان آورد، پدرش سر به سجده گذاشت و خدا را بر این نعمت شکر کرد. همسرش وقتی این صحنه را دید، کنجکاوانه پرسید: «چه خبر شده مرد؟! کودکی که فقط یک لا اله الا الله گفته است، همین». مرد در حالی که هنوز زبانش به الحمد لله گفتن مشغول بود، رو به همسرش کرد و گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «هر که خردسالی را تربیت کند تا بگوید «لا اله الا الله»، خداوند تعالی از او حساب نمی‌کشد».^۱

۱. عن رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَنْ رَبَّى صَغِيرًا حَتَّى يَقُولَ: لا اله الا الله لم يخاسبه الله». (نهج الفصاحة، ص ۷۸).

مگر نشنیدید

یک نفر از صفوف جماعت جدا شد و خدمت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسِيد و پرسید: «آقا! در مورد نماز چیز تازه‌ای نازل شده است که ما از آن بی‌خبر هستیم؟» پیامبر همان‌گونه که لبهای مبارکشان به ذکر حرکت می‌کرد، پرسیدند: «چرا این سؤال را می‌کنی؟» آن شخص گفت: «آخر دو رکعت آخر نماز امروز را سریع‌تر خواندید». حضرت فرمودند: «مگر شما گریه کودک را هنگام نماز نشنیدید؟!»^۱

حالا تعقیبات اصحاب شده بود، ذکر اخلاق کریمانه و مهربانانه پیامبرشان و مباحثات به پیامبری که حتی برای نوزادان و کودکان نیز رحمت است؛ آری او «رحمة للعالمین» است.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّاسِ الظُّهْرَ فَخُفَّتْ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ قَلْمًا انْصَرَفَ قَالَ لَهُ النَّاسُ هَلْ حَدَّثَ فِي الصَّلَاةِ حَدَّثَ قَالَ وَمَا ذَلِكَ قَالُوا خُفَّتْ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ فَقَالَ لَهُمْ أَمَا سَمِعْتُمْ صُرَاعَ الصُّبِيِّ». (الساقي، ج ۶، ص ۴۸)

شبیة بزرگترها

هر سال، ماه مبارک رمضان که می‌رسید، بچه‌های خانه امام صادق علیه‌السلام می‌دانستند، امسال هم تمرین روزه‌داری برقرار است. بچه‌های هفت سال به بالا می‌بایست خود را شبیه بزرگ‌ترها کنند و بخشی از روز را روزه بگیرند. خیلی هم سخت نبود؛ چون هر کدامشان که کم می‌آورد و گرسنگی و تشنگی باعث ضعفش می‌شد، خود آقا دستور می‌دادند که باید روزهات را بخوری.^۱

حضرت در خانه حواسشان به همه چیز بود، مخصوصاً به تربیت فرزندانشان.

۱. روینا عن جعفر بن محمد علیها السلام: «أَنَّه كَانَ يَأْمُرُ الصَّبِيَّ بِالصُّومِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ بَعْضَ النَّهَارِ فَإِذَا رَأَى الْجُوعَ وَالْعَطَشَ غَلَبَ عَلَيْهِ أَمْرَهُ فَأَفْطَرَ». (دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۹۴)

سبحان الله

باورش نمی‌شد قضیه این‌قدر جدی باشد. آنقدر خیالش راحت بود که اصلاً نمی‌خواست از حضرت سؤال کند. با خود می‌گفت: «خب بچه هشت سالش که بیشتر نیست، مریض و رنجور هم که هست، یکی دو روز بیشتر هم نمی‌خواهد نماز را ترک کند. حتماً حضرت هم می‌فرمایند: لازم نیست بر بچه سخت بگیری»، اما آخر با اصرار رفیقش، رو کرد به امام رضا علیه‌السلام و پرسید: «ببخشید آقا جان! پسری دارم که در بستر بیماری است و یکی دو روز نمازش را ترک می‌کند، اشکالی دارد؟»

آقا پرسیدند: «پسرت چند سال دارد؟»
جواب داد: «هشت سال». آقا ابروهای مبارک را درهم کشیدند و با تعجب فرمودند: «سبحان الله! نماز را ترک می‌کند؟!» گفت: «آقا جان! نماز خواندن برایش دردآور و سخت است». حضرت پاسخ فرمودند: «هر طور که بتواند و سختش نباشد، نماز بخواند!»^۱
برایش مثل روز روشن شده بود که تربیت دینی فرزندان، شوخی بردار نیست، به ویژه نماز.

۱. سَأَلَتْ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «عَنِ الرَّجُلِ يَخْبِئُ وَوَدَّهٗ وَهُوَ لَا يُصَلِّي الْيَوْمَ وَ الْيَوْمَيْنِ فَقَالَ وَ كَمْ أُنَى عَلَى الْغُلَامِ فَقَالَ تَمَائِي سِنِينَ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ يَتْرُكُ الصَّلَاةَ قَالَ قُلْتُ يُصِيبُهُ الْوَجَعُ قَالَ يُصَلِّي عَلَى نَحْوِ مَا يَقْدِرُ». (من لايحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۸۰)



شعرهای خوب

ابو محمد سفیان بن مصعب را دوستداران امام صادق علیه‌السلام به نام «عبدی» می‌شناختند. او هم خوب شعر می‌سرود و هم شعرهای خوب می‌سرود. اشعار زیبایش فقط در منقبت یا مرثیه اهل بیت علیهم السلام بود و همین، به کلام و اشعارش برکت داده بود؛ اما برای خود او بزرگترین و بالاترین افتخار، مدالی بود که از امام صادق علیه‌السلام دریافت کرده بود. آقا به اطرافیان‌شان سفارش کرده بودند: «شعر عبدی را به فرزندان‌تان بیاموزید که او بر دین خداست».^۱

بعد از این توصیه حضرت، در خانه‌های دوستداران اهل بیت علیهم السلام، مادرها در حالی که اشک از چشمان‌شان جاری بود، به کودکان‌شان شعرهای این شاعر اهل‌بیتی را یاد می‌دادند.

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ شِعْرَ الْعَبْدِيِّ فَإِنَّهُ عَلَى دِينِ اللَّهِ». (بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۹۳)



خودتان و خانواده‌تان

گوشه‌ای نشسته بود و با گریه، با خود چیزی را زمزمه می‌کرد. حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهِ اَوْ نَزْدِيكَ شَدَدًا وَشَنِيْدًا كَمَا مَيَّكَ: «من از پس خودم بر نمی‌آیم. چگونه خانواده خود را حفظ کنم؟»

حالا دیگر همه چیز معلوم شده بود. او شنیده بود که امروز این آیه کریمه نازل شده است: «ای کسانی که ایمان آوردید، خودتان و خانواده‌تان را از آتش دوزخ حفظ کنید!» و او مضطرب شده بود که چگونه این وظیفه را انجام دهد.

پیامبر شانه‌هایش را گرفتند و فرمودند: «برای تو همین کافی است که آنان را دستور دهی به آنچه خود را به آن دستور می‌دهی و آنان را بازداري از آنچه خود را از آن باز می‌داري»^۱

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَمَّا تَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فُؤَادُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا جَنَّاتٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَنْفُسِكُمْ وَأَنَا عَجِزْتُ عَنْ نَفْسِي كَلَّفْتُ أَهْلِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَشْبُكَ أَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسَكَ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ نَفْسُكَ». (الكافي، ج ۵، ص ۶۲)



کلید حلّ مشکل

نمی‌دانست مشکل کجاست؟ هر چه برای ادب کردن فرزندش تلاش می‌کرد، برعکس نتیجه می‌گرفت. فرزندش هر روز نافرمان و نافرمان‌تر می‌شد و او خسته و خسته‌تر.

اما امروز بعد از نماز، کلید حلّ مشکلش را از زبان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنید و فهمید از کجا گره به کارش افتاده است؛ حضرت علی علیه‌السلام نگاهی به چهره شکسته و تکیده‌اش کردند و فرمودند: «با خشم و غضب تربیت ممکن نیست»^۱.

دست آقا را بوسید و بعد شروع کرد به مرور روش‌هایی که برای تربیت فرزندش به کار برده است. به یاد می‌آورد که همیشه هنگام ادب کردن و تنبیه فرزندش، غضب بر او چیره می‌شده و خشم، عنان را از دست او می‌گرفته است.

۱. عن علي عليه السلام: «لَا أَدَّبَ مَعَ غَضَبٍ». (عيون الحكم و المواعظ، لليثي، ص ۵۳۱)



اورانزن اما

«بیچاره ام کرده، طاقتم طاق شده است. خیلی ازیتم می‌کند. بچه که نیست، بلای جان است. اجازه هست او را بزخم؟» امام موسی بن جعفر علیه‌السلام قدری نگاهش کردند و بعد فرمودند: «او را نزن، اما با او قهر کن!» وقتی پاسخ را گرفت و می‌خواست برود، آقا با لبخندی زیبا فرمایششان را این‌گونه تکمیل کردند: «قهرت را هم خیلی طولانی نکن!»^۱

۱. «قَالَ بَعْضُهُمْ شَكُوْتُ إِلَى أَبِي أَحْسَنٍ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنًا لِي فَقَالَ لَا تَضْرِبْنَهُ وَاهْجِرْهُ وَلَا تُطَلِّ». (عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ۸۹)

فقر و نفرین

راوی پرسید: «خیلی فرزندان را نفرین می‌کنی؟» جواب داد: «این چه ربطی به سؤال من دارد؟ من از تو که راوی روایت‌های اهل بیت علیهم‌السلام هستی، پرسیدم چرا این فقر و بدبختی، دست از سر زندگیام برنمی‌دارد؟ آن وقت تو از من درباره فرزندانم می‌پرسی؟»

راوی گفت: «چون حدس زدم شاید دلیل این فقر و نداری طولانی‌مدت تو، این باشد که فرزندان را نفرین می‌کنی. من از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که ایشان فرمودند: «خداوند شخصی را که فرزندانش را نفرین کند، به فقر دچار می‌کند».^۱

۱. قَالَ ابوعبدالله عليه السلام: «أَيُّمَا رَجُلٍ دَعَا عَلَى وُلْدِهِ أَوْرَثَهُ الْفَقْرَ» (بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۹۹)

عدالت در بوسه

متعجب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رو کرد و گفت: «آقا فقط یک بوسه بود!» پیامبر فرمودند: «چرا در همین یک بوسه عدالت را بین دو فرزندت رعایت نکردی؟»^۱

صحابی در حالی که هنوز مبهوت دقت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بود، فرزند دیگرش را نیز روی زانو گذاشت و او را هم مانند آن یکی بوسید. دل کودک آرام گرفته بود و لبانش به لبخند شکفته بود و اینها همه به برکت دقیق‌ترین و مؤثرترین نکات تربیتی بود که در دریای اخلاق عرشی پیامبر خاتم صلوات الله علیه و آله موج می‌زد.

۱. «رأی صلی الله علیه و آله رجلاً مِنَ الْأَنْصَارِ وَ لَهُ وَكِدَانٌ قَبْلَ أَحَدَهُمَا وَ تَرَكَ الْأُخْرَى - فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَلَا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا». (عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ۸۹)

او چه گفت؟!

آنقدر جمله‌اش تکان دهنده بود که برخی هنوز باورش‌شان نشده بود آن مرد چه گفته است و با تعجب از یکدیگر می‌پرسیدند: «او چه گفت؟!»، اما واقعاً او آن جمله را گفته بود. او گفته بود: «هرگز در طول زندگی‌ام، هیچ یک از فرزندانم را نبوسیده‌ام».

وقتی رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کردند و فرمودند: «این مرد در نزد ما، اهل آتش جهنم است».^۱

حالا دیگر اصحاب، رابطه اهل محبت بودن و اهل آتش نبودن را به خوبی درک می‌کردند.

۱. «جاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ مَا قَبِلْتُ وَوَدَّأَ قَطُّ فَلَمَّا وَلى قَالَ النَّبِيُّ صلوات الله عليه و آله: هَذَا رَجُلٌ عِنْدَنَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ». (الكافي، ج ۶، ص ۵۰)

برترین اعمال

امام صادق علیه السلام فرمودند: «حضرت موسی بن عمران علیه السلام از خداوند متعال پرسید: کدام اعمال نزد تو برترین اعمال است؟»

سکوت امام علیه السلام، فرصتی بود تا هریک از اصحاب، در ذهن خود به دنبال پاسخی برای این پرسش بگردد. برخی در عبادت‌ها، پاسخ را می‌جستند و برخی در خدمت به خلق و برخی در جبهه و شهادت، ولی حدس هیچ‌کدامشان درست نبود. پاسخ خداوند متعال این بار از جنس عبادت‌ها و جهادها و شب‌زنده‌داری‌ها نبود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «خداوند متعال پاسخ داد: برترین اعمال نزد من، دوست داشتن کودکان است؛ چرا که من آنان را بر توحید خود سرشته‌ام»^۱.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ فَقَالَ حُبُّ الْأَطْفَالِ فَإِنِّي قَطَرْتُهُمْ عَلَى تَوْحِيدِي...». (المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۳)

امان از خشم خدا

هر سه بخش فرمایش امام کاظم علیه السلام را با خود تکرار می‌کرد تا هیچ‌گاه از خاطرش محو نشود. آقا فرموده بودند: «هرگاه به فرزندان و عده‌ای دادید، به آن عمل کنید!» بعد علتی برای این دستور بیان کرده بودند که خیلی لطیف بود: «کودکان، روزی خود را در دست شما می‌بینند»، امام هفتم کلام خود را به این هشدار ختم کرده بودند: «خداوند متعال آن‌گونه که بخاطر زنان و کودکان خشمگین می‌شود، برای هیچ چیز دیگری خشمگین نمی‌شود».^۱ این بخش را چند بار و چند بار خواند و خواند و با خود گفت: «امان از خشم خدا!»

۱. قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا وَعَدْتُمُ الصَّبِيَّانَ فَفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنْكُمُ الَّذِينَ تَزْرُقُونَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ يَغْضَبُ لِيَّتِي وَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ». (الكافي، ج ۶، ص ۵۰)

کاش یتیم بودم

«کاش کودکی یتیم بودم!» تا مرد این جمله را گفت، دوستانش با خنده گفتند: «اولین بار است که می‌بینیم حسودی می‌کنی؟ چه شده است که دوست داری مانند کودکی یتیم باشی؟!»

مرد آهی کشید و گفت: «امروز هم امیرالمؤمنان علی علیه‌السلام را دیدم که با دست خود، به کودکان یتیم، غسل می‌داد.»^۱ مرد نگاهش را دوباره به زمین دوخت و باز هم تکرار کرد: «کاش کودکی یتیم بودم!»

۱. «أَبُو الطُّفَيْلِ رَأَيْتَ عَلِيًّا يَدْعُو الْيَتَامَى فَيُطْعِمُهُمُ الْعَسَلَ حَتَّى قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ لَوَدِدْتُ أَلِيَّ كُنْتُ يَتِيمًا». (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۲، ص ۷۵)

شب عجیب

هر چه کرد نتوانست جلوی خود را بگیرد و تعجب خود را پنهان کند. دل زد به دریا و گفت: «آقا جان! امشب شب عجیبی بود و چیزهایی دیدم که هنوز معنایش را نفهمیده‌ام».

حضرت با لبخند به حرفهای قنبر گوش میدادند. قنبر ادامه داد: «آقا! این کار را که غذا بر دوش گرفتید و برای ثواب بردن، راهی خانه این یتیمان شدید، درک می‌کنم، اما ... اما ...» قنبر ادامه حرفش را خورد و زیر لب چیزی گفت و سپس ادامه داد: «آخر شما امیرالمؤمنان هستید. شما خلیفه مسلمانان هستید. هر چه فکر می‌کنم، نمی‌توانم بفهمم چرا؟ ... چرا آن کار را کردید؟! چرا دست و پای خود را روی زمین گذاشتید و آن یتیمان را بر پشت خود سوار کردید و درحالی که برایشان صدای بع بع درمی‌آوردید، گرد خانه چرخیدید؟!» حالا دیگر خنده آقا بیشتر شده بود. قدری ایستادند و مهربانانه به قنبر نگاه کردند و گفتند: «ای قنبر! وقتی وارد خانه این کودکان شدم، آنها داشتند از گرسنگی گریه می‌کردند و من دوست داشتم وقتی از خانه خارج می‌شوم، آنها سیر و خندان باشند و برای رسیدن به این منظور، چاره‌ای نداشتم جز آنچه دیدی».^۱ در تاریکی شب چیزی توی چشم‌های قنبر برق زد و برگونه‌اش غلتید.

۱. «رَوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اجْتَمَعَ لَيْلَةً عَلَى امْرَأَةٍ مَسْكِينَةٍ لَهَا أَطْفَالٌ صِغَارٌ يَبْكُونَ مِنَ الْجُوعِ وَ هِيَ تُشَاعِلُهُمْ وَ تُلْهِمُهُمْ حَتَّى يَنَامُوا وَ كَانَتْ قَدْ أَشْعَلَتْ نَارًا تَحْتَ قَدْرِ فِيهَا مَاءٌ لَا غَيْرَ وَ أَوْهَمَتْهُمْ أَنَّ فِيهَا طَعَامًا فَطَبَخَهُ لَهُمْ فَعَرَفَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَالَهَا فَمَشَى وَ مَعَهُ قَنْبَرٌ إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَخْرَجَ قَوْصَرَةَ حَمْرٍ وَ جِرَابَ ذَقِيقٍ وَ سَيْنًا مِنَ الشَّخْمِ وَ الْأُرْزُ وَ الْخُبْزَ وَ حَمَلَهُ عَلَى كَيْفِهِ الشَّرِيفِ فَطَلَبَ قَنْبَرٌ حَمَلَهُ فَلَمْ يَفْعَلْ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى بَابِ الْمَرْأَةِ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهَا فَأَذِنَتْ لَهُ فِي الدُّخُولِ فَرَمَى سَيْنًا مِنَ الْأُرْزُ فِي الْقَدْرِ وَ مَعَهُ شَيْءٌ مِنَ الشَّخْمِ فَلَمَّا فَرَعَ مِنَ نَضِجِهِ عَرَفَ لِلصَّغَارِ وَ أَمْرَهُمْ بِأَكْلِهِ فَلَمَّا سَبِعُوا أَحَدَ يَطُوفٍ فِي الْبَيْتِ وَ يُبْعِغُ لَهُمْ فَأَخَذُوا فِي الضَّحِكِ فَلَمَّا خَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ قَنْبَرٌ يَا مَوْلَايَ رَأَيْتَ اللَّيْلَةَ سَيْنًا عَجِيبًا قَدْ عَلِمْتُ سَبَبَ بَعْضِهِ وَ هُوَ حَمَلُكَ الرَّادَ طَلَبًا لِلثَّوَابِ أَمَا طَوَّافُكَ فِي الْبَيْتِ عَلَى يَدَيْكَ وَ رُجْلَيْكَ وَ الْبُعْبُعَةُ فَمَا أُدْرِي سَبَبَ ذَلِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا قَنْبَرُ إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى هَذِهِ الْأَطْفَالِ وَ هُمْ يَبْكُونَ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُخْرِجَ عَنْهُمْ وَ هُمْ يَضْحَكُونَ مَعَ الشَّبِيعِ فَلَمْ أَحِذْ سَبَبًا سِوَى مَا فَعَلْتُ». (كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، النص، ص ۱۱۵)



فهرست منابع

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، تحقیق ابوالقاسم پاینده، دنیای دانش، تهران، ۱۳۸۲ ش، چاپ چهارم.
۳. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول.
۴. الصحیفه السجادیه، دفتر نشر الهادی، قم، ۱۳۷۶ ش، چاپ اول.
۵. الإختصاص، مفید، محمد بن محمد (وفات: ۴۱۳ ق)، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۶. إرشاد القلوب إلى الصواب، دیلمی، حسن بن محمد (وفات: ۸۴۱ ق)، الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول.
۷. الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن محمد (وفات: ۴۱۳ ق)، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۸. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط-القدیمه)، طبرسی، فضل بن حسن (وفات: ۵۴۸ ق)، اسلامیة، تهران، ۱۳۹۰ ق، چاپ سوم.
۹. الأمالی، ابن بابویه، محمد بن علی (وفات: ۳۸۱ ق)، کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ ش، چاپ ششم.
۱۰. الأمالی، طوسی، محمد بن الحسن (وفات: ۴۶۰ ق)، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول.
۱۱. بحار الأنوار، مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (وفات: ۱۱۱۰ ق)، دار احیاء التراث العربی بیروت، ۱۴۰۳ ق، چاپ دوم.
۱۲. البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان (وفات: ۱۱۰۷ ق) مؤسسه بعثه، قم، ۱۳۷۴ ش، چاپ اول.
۱۳. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، صفار، محمد بن حسن (وفات: ۲۹۰ ق)، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق، چاپ دوم.
۱۴. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (وفات: قرن ۴)، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق، چاپ دوم.
۱۵. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود (وفات: ۳۲۰ ق)، المطبعة العلمیة، تهران، ۱۳۸۰ ق، چاپ اول.
۱۶. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم (وفات: قرن ۳ ق) محقق / مصحح: موسوی جزائری، طیب، دارالکتاب، قم، ۱۴۰۴ ق، چاپ سوم.
۱۷. تهذیب الأحکام، طوسی، محمد بن الحسن (وفات: ۴۶۰ ق) محقق / مصحح: خراسان، حسن الموسوی، دارالکتب الإسلامیة تهران، ۱۴۰۷ ق، چاپ چهارم.

فهرست منابع

۱۸. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ابن بابويه، محمد بن علی (وفات: ۳۸۱ ق)، دار الشریف الرضی للنشر، قم، ۱۴۰۶ ق، چاپ دوم.
۱۹. جامع أحاديث الشيعة، بروجردی، آقا حسین، (وفات: ۱۳۸۰ ق)، انتشارات فرهنگ سبز تهران، ۱۳۸۶ ش، چاپ اول.
۲۰. جامع الأخبار، شعیری، محمد بن محمد (وفات: قرن ۶)، مطبعة حیدریه، نجف، بی تا، چاپ اول.
۲۱. الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة (کلیات حدیث قدسی)، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، (وفات: ۱۱۰۴ ق)، انتشارات دهقان، تهران، ۱۳۸۰ ش، چاپ سوم.
۲۲. حکم النبى الأعظم صلى الله عليه وآله وسلم، محمدي رى شهري، محمد و همكاران (معاصر)، دارالحدیث قم، ۱۴۲۹ ق، چاپ اول.
۲۳. الحیاء، حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی (معاصر) / مترجم: آرام، احمد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران، ۱۳۸۰ ش، چاپ اول.
۲۴. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، سعید بن هبه الله (وفات: ۵۷۳ ق)، مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول.
۲۵. الخصال، ابن بابویه، محمد بن علی (وفات: ۳۸۱ ق)، جامعه مدرسين، قم، ۱۳۶۲ ش، چاپ اول.
۲۶. دعائم الإسلام، ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (وفات: ۳۶۳ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۳۸۵ ق، چاپ دوم.
۲۷. الدعوات (سلوة الحزین)، قطب الدین راوندی، سعید بن هبه الله (وفات: ۵۷۳ ق)، انتشارات مدرسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قم، ۱۴۰۷ ق، چاپ اول.
۲۸. سنن النبى صلى الله عليه وآله، طباطبائی، سید محمد حسین (وفات: ۱۴۰۲ ق)، اسلامیة، تهران، ۱۳۷۸ ش، چاپ هفتم.
۲۹. عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلی، احمد بن محمد (وفات: ۸۴۱ ق)، دار الکتب الإسلامی، تهران، ۱۴۰۷ ق، چاپ اول.
۳۰. علل الشرائع، ابن بابویه، محمد بن علی (وفات: ۳۸۱ ق)، کتابفروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م، چاپ اول.
۳۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ابن بابویه، محمد بن علی (وفات: ۳۸۱ ق)، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق، چاپ اول.
۳۲. عیون الأثر، ابن سید الناس، فتح الدین أبو الفتح محمد بن محمد (وفات: ۷۳۴)، دار القلم، بیروت، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول.
۳۳. عیون الحکم و المواعظ، لیثی واسطی، علی بن محمد

فهرست منابع

- (وفات: قرن ۶)، دارالحدیث، قم، ۱۳۷۶ ش، چاپ اول.
۳۴. **فلاح السائل و نجاح المسائل**، سید ابن طاووس، علی بن موسی (وفات: ۶۶۴ ق)، بوستان کتاب، قم، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول.
۳۵. **قرب الإسناد** (ط- الحدیثه)، حمیری، عبد الله بن جعفر (وفات: نیمه دوم قرن ۳ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۳۶. **الكافی**، کلینی، محمد بن یعقوب (وفات: ۳۲۹ ق)، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق، چاپ چهارم.
۳۷. **كشف المحجه لثمره المهجه**، ابن طاووس، علی بن موسی (وفات: ۶۶۴ ق)، بوستان کتاب، قم، ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم.
۳۸. **كشف اليقين فی فضائل أمير المؤمنين عليه السلام**، علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (وفات: ۷۲۶ ق)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۱ ق، چاپ اول.
۳۹. **کنز الفوائد**، کراجکی، محمد بن علی، (وفات: ۴۴۹ ق)، دارالذخائر، قم، ۱۴۱۰ ق، چاپ اول.
۴۰. **مجموعه ورام**، ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی (وفات: ۶۰۵ ق)، مکتبه فقیه، قم، ۱۴۱۰ ق، چاپ اول.
۴۱. **المحاسن**، برقی، احمد بن محمد بن خالد (وفات: ۲۷۴ ق یا ۲۸۰ ق)، دار الکتب الإسلامیه، قم، ۱۳۷۱ ق، چاپ دوم.
۴۲. **مدینه معجز الأئمه الإثني عشر**، بحرانی، سید هاشم بن سلیمان (وفات: ۱۱۰۷ ق)، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۴۳. **مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها**، عریضی، علی بن جعفر (وفات: ۲۲۰ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول.
۴۴. **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، نوری، حسین بن محمد تقی (وفات: ۱۳۲۰ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ق، چاپ اول.
۴۵. **مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار**، طبرسی، علی بن حسن (وفات: ۶۰۰ ق)، المکتبه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م / ۱۳۴۴ ش، چاپ دوم.
۴۶. **مصادقة الإخوان**، ابن بابویه، محمد بن علی (وفات: ۳۸۱ ق)، مکتبه الإمام صاحب الزمان العامة کاظمیه، ۱۴۰۲ ق، چاپ اول.
۴۷. **مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم**، احمدی میانجی، علی (وفات: ۱۴۲۱ ق)، دارالحدیث، قم، ۱۴۱۹ ق، چاپ اول.
۴۸. **مکارم الأخلاق**، طبرسی، حسن بن فضل (وفات: قرن ۶)، الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۰ ش، چاپ چهارم.

فهرست منابع

۴۹. من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه، محمد بن علی، (وفات: ۳۸۱ ق)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ دوم.
۵۰. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (وفات: ۵۸۸ ق)، علامه، قم، ۱۳۷۹ ق، چاپ اول.
۵۱. المؤمن، کوفی اهوازی، حسین بن سعید (وفات: قرن ۳)، مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۴ ق.
۵۲. میزان الحکمه، محمدی ری شهری، محمد (معاصر)، دارالحدیث، قم، ۱۴۱۶ ق، چاپ اول.
۵۳. نثر اللآلئ، طبرسی، فضل بن حسن، (وفات: ۵۴۸ ق) ترجمه حمیدرضا شیخی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۸۴ ش، چاپ دوم.
۵۴. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر (وفات: قرن ۵)، مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۰۸ ق، چاپ اول.
۵۵. النوادر، راوندی کاشانی، فضل الله بن علی (وفات: ۵۷۰ ق)، دار الكتاب، قم، بی تا، چاپ اول.
۵۶. الوافی، فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (وفات: ۱۰۹۱ ق)، کتابخانه امام أميرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول.
۵۷. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (وفات: ۱۱۰۴ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول.
۵۸. هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (وفات: ۱۱۰۴ ق)، آستانه الرضویة المقدسة، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول.



همایش علمی پژوهشی
سبک زندگی اهل بیت (ع)



مجمع جهانی اهل بیت (ع)